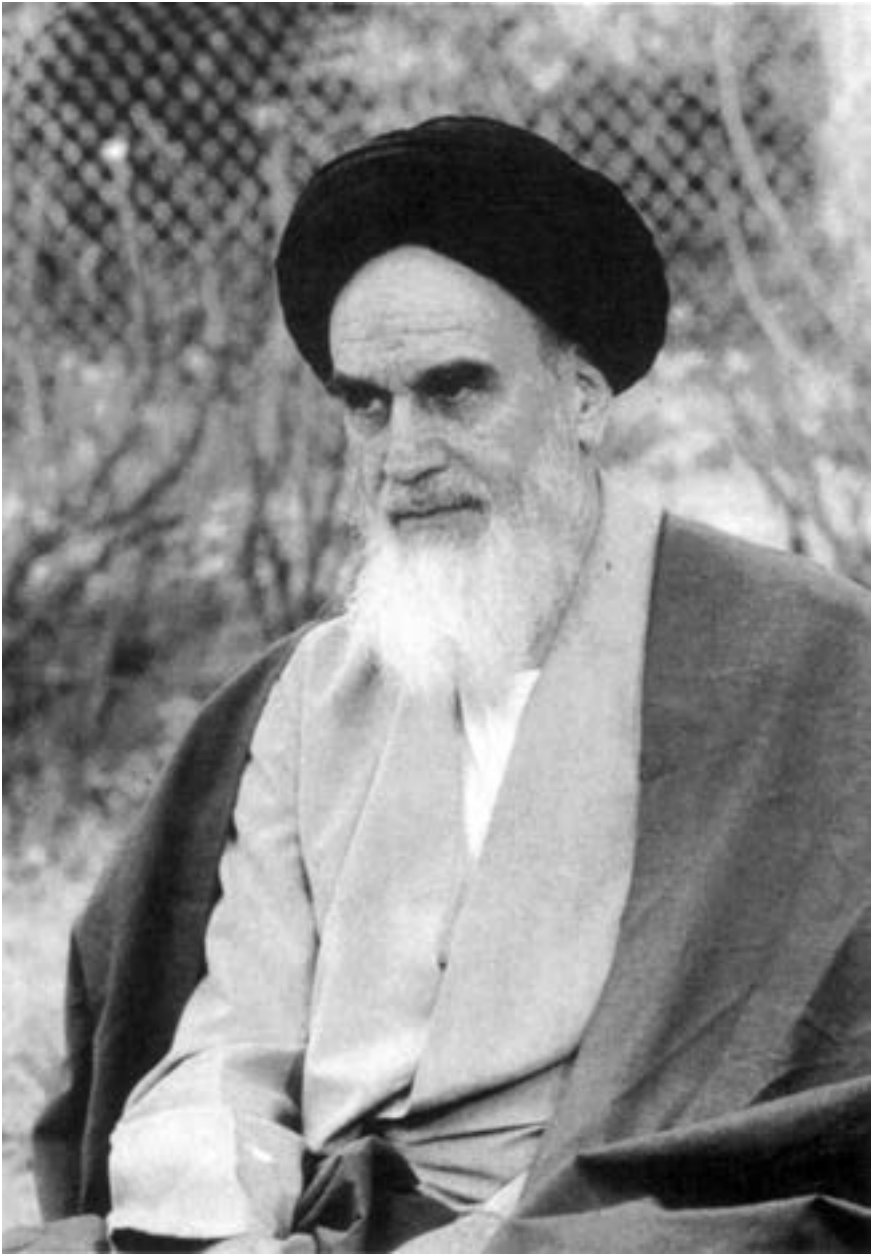


به نام خدا

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق

پایه نهم
دوره اول متوسطه

ویژه اقلیت‌های دینی
(کلیبی، زررشی، مسیحی)



اسلام اقلیت‌های مذهبی را احترام گذاشته است. اسلام اقلیت‌های مذهبی
را در مملکت ما محترم می‌شمارد. این مملکت مال همهٔ ماست.
امام خمینی «قدس سره الشریف»

فهرست

۱	بخش اول : توحید
۱	دو برهان دربارهٔ خداشناسی و مقایسهٔ آنها
۲	مناجات
۳	نظم و هماهنگی در جهان
۶	هر پدیده علّتی دارد
۱۰	سرچشمهٔ این آبشار بلند
۱۴	دو برهان دربارهٔ خداشناسی
۱۷	خداجویی
۱۹	آفریننده آسمان‌ها و زمین
۲۵	بخش دوم :
۲۵	جهان پس از مرگ، روز حساب و سنجش، روز کیفر و پاداش
۲۶	زندگی بازپسین
۲۸	نتایج اعمال
۳۱	سنجش اعمال
۳۳	بخش سوم :
۳۳	پیامبران، انسان‌هایی برگزیده از سوی خدا و راهنمایانی راه‌شناس، ارزش انسان
۳۴	پیامبران و یگانگی راه و هدف آنان
۳۷	جهان‌بینی الهی پیامبران
۴۴	ارزش انسان
۴۶	لقمان حکیم

بخش اول

توحید دو برمانه در باره صد و شصت و نهمین باب

- ۱- مناجات
- ۲- نظم و هاهم سکر در جهان
- ۳- هر پدیده علتی دارد
- ۴- سرچشمه انبیا اشیا ربند
- ۵- دو برمانه در باره صد و شصت و نهمین باب
- ۶- خدا جلی
- ۷- آفریننده آسمانها و زمین

مناجات

جانی از فروغت گرم پویا	الهی ای زبانه از تو گویا
تویی پیدتر از پیدا خدا یا	بکود و جکل و صحرا و دریا
فدایت ای همه نهمان پیدا	نمان از چشمی چشم از تو بینا
الهی تو چه زیبا آفرینی	خدای آسمانها و زمینی
مزمین از تو شد باغ و باتین	شکوفه از تو شد گلخانه رنگین
تویی سرچشمه بر جنب جوشی	جهان چون آبشار بر خروشی
که نیرو دائم از فیض تو گیسو	جهان تنه از تو فرمان پذیرد
رحیمی، کارسازی، دلنوازی	کریمی، دستگیری، بی نیازی
تویی از بهترین و الا و برتر	تویی از مهربانان مهربانتر
زبان با یاد خود گویند تکرکن	الهی جان ز نورت زنده تکرکن
دل را با وصالت شاد گردان	الهی جان من آزاد گردان

نظم و هماهنگی در جهان

یک کتاب را در نظر بگیرید. آن کتاب از هزاران حرف و هزاران کلمه و جمله ترکیب یافته است این حروف و کلمات چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا درهم و برهم و بی ربط پهلوی هم قرار گرفته اند؟ یا اینکه با نظم و ربط خاصی در پی هم آمده اند؟

بعد از اینکه کتاب را خواندید پی می برید که تمام حروف و کلمات و جمله ها و بخش های مختلف کتاب کاملاً مربوط و متناسب هستند و هدف واحدی را تعقیب می نمایند. تمام این حروف و کلمات با نظم و ترتیب مخصوصی پهلوی هم قرار گرفته اند و هر یک جایگاهی ویژه دارند. به خوبی درک می کنید که در تنظیم و تألیف این حروف و کلمات منظور و هدفی در نظر بوده است. پی می برید که نگارنده کتاب عقل و شعور داشته است و قبلاً از کار خود آگاه بوده و با پیش بینی و هدف گیری حروف و کلمات را این چنین تنظیم کرده است و در این کار توانایی و مهارت داشته است.

آیا احتمال می دهید که آن کتاب خود به خود و از روی تصادف و بی هدف به وجود آمده باشد؟ آیا احتمال می دهید که یک موجود بی درک و شعور - مثلاً باد - قلم را روی کاغذ کشیده باشد و چنین کتابی را پدید آورده باشد؟ نه هیچگاه احتمال نمی دهید که آن کتاب خود به خود و بی هدف به وجود آمده باشد و هیچگاه احتمال نمی دهید که به وسیله یک موجود بی درک و شعوری تصادفاً چنین کتابی تألیف شده باشد، چون می دانید که هر پدیده ای علّتی متناسب با خود دارد و اگر کسی چنان احتمالی را بدهد، شما به او می خندید و سخنش را غیر عاقلانه می شمارید بنابراین از وجود کتاب و نظم و هماهنگی کلمات و حروف آن به دو موضوع پی می برید :

اول اینکه : کتاب مؤلف و نگارنده ای دارد.

دوم اینکه : نگارنده کتاب دارای عقل و علم و مهارت و توانایی است و در کارش هدف دار بوده است.

همچنین هر دستگاه منظم و هدف داری را ببینید به عقل تدبیر و توانایی سازنده اش پی می برید و

از ظرافت کاری و نظم آن دستگاه بر مقدار علم و توانایی سازنده اش اطلاع پیدا می کنید. کتاب بزرگ جهان آفرینش نیز دارای حروف و کلمات و جملاتی است، هر یک از موجودات و پدیده ها و حوادث حرفی یا کلمه ای یا جمله ای از این کتاب بزرگ است. حوادث و پدیده های جهان در هم و برهم و بی ربط نیستند بلکه همانند حروف و کلمات کتاب نظم و هماهنگی و پیوستگی دارند. به این کتاب بزرگ بنگرید در ساختمان بدن انسان - که کلمه ای از کتاب آفرینش است - صدها دستگاه ظریف و منظم وجود دارد که در ساختمان هر یک از آنها صدها ظرافت و ریزه کاری مشاهده می شود. این مجموعه با عظمت یک واحد را تشکیل می دهد که اجزایش همه به هم پیوسته و مربوطند. تعاون و همکاری دارند و نیاز یکدیگر را برطرف می سازند، هر یک از دستگاه های مختلف بدن به منزله کارخانه عظیمی است و همه این کارخانه ها به یکدیگر وابسته اند. مجموع اعضاء بدن انسان با نظم و هماهنگی کامل کار می کنند تا انسان زنده بماند و به زندگی خویش ادامه دهد.

بدن انسان نیز نمی تواند به تنهایی به حیات خویش ادامه دهد بلکه به موجودات دیگری مانند آب و هوا و غذاهای گوناگون، درختان و گیاهان و حیوانات و منابع طبیعی زمین وابسته و نیازمند است و بدون اینها نمی تواند زندگی کند و همه اینها به تابش خورشید و حرکت منظم زمین و توالی شب و روز و فصل تابستان و زمستان وابسته اند. تا آنجا که گویی همگی یک واحد حقیقی را تشکیل می دهند که کمال نظم و هماهنگی در بینشان برقرار است. با دقت به این کتاب بزرگ آفرینش، به جهان بنگرید، به کلمات پویا و زیبایش نگاه کنید، ارتباط و نظم و هماهنگی کلمه کلمه اش را دقیقاً ملاحظه نمایید، چه می بینید؟ به خوبی درک می کنید که این مجموعه بزرگ آفرینش، تصادفاً و بدون هدف به وجود نیامده است، طبیعت بی درک و شعور نمی تواند چنین نظام دقیق و هدف داری را برقرار سازد، نمی تواند چنین کتاب پر حجم و پرمعنایی را به نگارش درآورد. با مشاهده جهان و فهم ارتباط و هماهنگی آن به خوبی به علت حقیقی آن پی می برید، در می یابید که جهان را آفریدگاری است دانا و توانا که با علم و تدبیر و هدف داری جهان را آفریده است و اداره می کند، به این ترتیب به هر جا که بنگری، در هر پدیده ای که مطالعه کنی آثار علم و قدرت خدای جهان آفرین را مشاهده خواهی کرد. و این طریق - یعنی نگرش و مشاهده جهان آفرینش - یکی از بهترین راه های خداشناسی است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- با مشاهده پیوستگی و ارتباط حروف و کلمات یک کتاب چه می فهمیم؟
- ۲- در این درس جهان آفرینش به چه تشبیه شده است؟ منظور از این تشبیه چیست؟
- ۳- نمونه‌ای از نظم و ارتباط و هماهنگی جهان آفرینش را بیان کنید.
- ۴- از مشاهده اندیشمندانه جهان و ارتباط و هماهنگی این مجموعه عظیم، چه می فهمیم؟ به کدام یک از صفات آفریدگارش پی می بریم؟

هر پدیده علتی دارد

برگ‌های درخت آرام آرام حرکت می‌کنند، می‌پرسید: برگ‌ها چرا حرکت می‌کنند؟ علت حرکت برگ‌ها چیست؟

باد برگ‌ها را حرکت می‌دهد، «علت» حرکت برگ‌ها باد است. اگر باد نوزد برگ‌ها هم از حرکت می‌ایستند و به سخن دیگر، وجود باد است که علت حرکت برگ‌ها می‌شود. بنابراین می‌گوییم: حرکت برگ‌ها «معلول» و باد «علت» است. معلول به چیزی می‌گوییم که به واسطه علتی پدید آمده باشد و به همین جهت به آن «پدیده» می‌گوییم.

در مقابل چشمان شما سیب سرخی از درخت روی زمین می‌افتد. خم می‌شوید، سیب را برمی‌دارید و می‌بوید و می‌پرسید: چرا سیب از درخت افتاد؟ «علت» افتادن سیب چه بود؟ قوه جاذبه زمین سیب را به سوی خود کشید. «علت» افتادن سیب، قوه جاذبه بود. اینجا هم دو چیز وجود دارد: یکی افتادن سیب و دیگری قوه جاذبه زمین. قوه جاذبه علت است و افتادن سیب معلول.

به دیواری تکیه داده‌اید، دیوار گرم می‌شود و شما در پشت خود احساس گرمی می‌کنید. می‌پرسید: چرا دیوار گرم شد؟ علت گرمی دیوار چیست؟ دوست شما می‌گوید: نمی‌دانم علت چیست.

برمی‌خیزید و از اتاق بیرون می‌روید، می‌بینید که در پشت دیوار، اجاق زده‌اند و زیر دیگ سیاه و بزرگی آتش روشن کرده‌اند. تازه می‌فهمید که «علت» گرمی دیوار، آتش زیر دیگ بوده است. اینجا هم دو چیز وجود دارد که یکی وابسته به دیگری است: یکی گرمی دیوار دیگری وجود آتش، البته گرمی دیوار وابسته به وجود آتش است یعنی اگر آتش نباشد دیوار گرم نمی‌شود. به همین جهت می‌گوییم: وجود آتش «علت» است و گرمی دیوار «معلول» آن.

بین علت و معلول ارتباط کاملی برقرار است و تا علت نباشد، هرگز معلول پدید نمی‌آید و همیشه

پدید آمدن معلول نتیجه وجود علت است، وجود معلول نتیجه وجود علت است. انسان از همان آغاز زندگی این مطلب را به روشنی می فهمیده و می دانسته است. می دانسته که در بین پدیده های جهان ارتباط مخصوصی برقرار است. وجود و هستی بعضی چیزها به وجود بعضی چیزهای دیگر نیازمند و وابسته است.

چند مثال و تجربه دیگر

دست خود را حرکت دهید، چیزی را بردارید، این حرکت «کار» شماست و شما «علت» این «کار» هستید. اگر شما نباشید، این «کار» هم نخواهد بود.

به دوست خود «نگاه کنید» این «نگاه کردن» کار شماست و از شما صادر شده است شما علت این «کار» هستید، این کار – یعنی نگاه کردن – وابسته و نیازمند به شماست و اگر شما نباشید این «کار» شما هم نخواهد بود. بنابراین شما علت هستید و کار شما معلول. و روشن است که وجود معلول به علت وابسته و نیازمند است.

به سخنی که دوست شما می گوید «گوش دهید». این گوش دادن هم کار شماست و متکی به هستی و وجود شماست. بودنش به بودن شما بستگی دارد و اگر شما نباشید، گوش دادن شما هم نخواهد بود. شما به دوست خود محبت می کنید این محبت به شما وابسته و نیازمند است، چون اگر شما نباشید، دیگر محبت شما هم نخواهد بود، آیا این طور نیست؟

شما چیزهای بسیاری را می دانید و می دانید که «علم و دانش» شما به وجود شما بستگی دارد و اگر شما نباشید علم و دانش شما هم که معلول وجود شماست، نیست.

شما وابستگی و ارتباط مخصوص بین خودتان و بین علم و دانش، محبت و اراده خودتان را درک می کنید. خوب درمی یابید که چگونه محبت و علم و اراده شما، مربوط و وابسته و نیازمند به شماست. این ارتباط مخصوص «علیت» نام دارد، محبت و علم و اراده معلول و شما علت آنها هستید. کارهای شما معلول شما هستند و وجودشان به شما نیازمند و به شما بستگی دارد. شما می دانید که محبت چیز می نویسد، راه می روید، حرف می زنید، فکر می کنید، می فهمید، می دانید، تصمیم می گیرید، محبت می ورزید، اراده می کنید و ... اینها همه کار شما هستند و شما هستید که علت آنها می باشید و آنها را پدید می آورید. اگر شما نبودید، این کارها هم نبودند، «وجود» این کارها به «وجود» شما نیاز دارد و به عبارت دیگر همه کارها «معلول» و شما «علت» آنها هستید و ارتباط مخصوصی که بین شما و کارهای شما برقرار است «علیت» نام دارد.

انسان مفهوم «علت» را به خوبی می‌شناسد و از آغاز زندگی آن را درمی‌یابد و با آن سروکار دارد، مثلاً: برای رفع تشنگی سراغ آب می‌رود و برای رفع گرسنگی به سراغ غذا می‌رود؛ می‌داند چرا؟ برای اینکه آب را علت رفع تشنگی و غذا را علت رفع گرسنگی می‌داند، چرا به هنگام سرما به آتش پناه می‌برد؟ برای اینکه آتش را علت گرمی می‌شناسد. اگر صدایی بشنود در جستجوی یافتن علت آن برمی‌آید، چرا؟ برای اینکه برای هر پدیده‌ای علتی می‌خواهد. برای روشن کردن چراغ کلید برق را می‌زند، برای برطرف شدن بیماری به دنبال دوا می‌رود و برای اینکه مقصودش را به دیگران بفهماند، سخن می‌گوید و

قانون علت یک قانون کلی و جهان‌شمول است، همه انسان‌ها با چنین مفهومی آشنا هستند و آن را وجدان می‌کنند و در می‌یابند؛ همه آن را پذیرفته‌اند و زندگی را بر آن استوار ساخته‌اند. اگر انسان علت را در نمی‌یافت و باور نداشت زندگی برایش ممکن نبود و به هیچ کاری اقدام نمی‌کرد. انسان قانون علت را پذیرفته است که در مورد هر پدیده‌ای علت جویی می‌کند و «چرا» می‌گوید، می‌گوید: چرا برگ‌ها حرکت می‌کنند؟ چرا سیب از درخت افتاد؟ چرا دیوار گرم شد؟ و ...

پیش‌بینی‌های انسان در اثر همین علت باوری است، چون انسان قانون علت را پذیرفته است، از هر علتی پدیده خاص و معلول معینی را انتظار دارد، از طلوع خورشید انتظار نور دارد، از وجود آتش انتظار حرارت و از آب و غذا امید رفع تشنگی و گرسنگی و



قانون علت – همانگونه که دانستید – روشن می‌کند که هر پدیده‌ای وجودش وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علت» نام دارد. مثلاً گرمی دیوار، پدیده تازه‌ای بود و ناچار وجودش از آتش پشت دیوار سرچشمه گرفته بود، همیشه این معلول است که وجودش از علت سرچشمه می‌گیرد و به علت نیازمند است ولی علت را به معلول هیچ نیازی نیست.

طرح سؤال

اکنون این سؤال را مطرح می‌کنیم که: علت پدید آمدن این جهان و هر چه در آن است چیست؟ سرچشمه وجود زمین و آسمان، خورشید و ستارگان چیست؟ این جهان – که پدیده‌ای است و همانند دیگر پدیده‌های کوچک و بزرگ، نیازمند و وابسته است – وابستگی و نیازش به کیست؟ علت وجودش کیست؟ کدام وجود بی‌نیاز است که به این جهان نیازمند، هستی می‌بخشد؟ علت هستی این جهان کیست؟

عقل آگاه و وجدان بیدار انسان که «علّیت» را به عنوان یک اصل کلی و جهان شمول پذیرفته است، به روشنی پاسخ می دهد که: این جهان نیز علّت قادر و توانایی دارد که با قدرت خویش آن را پدید آورده و اداره می کند و قدرت و عظمتش بر جهان و جهانیان سایه گستر و قاهر است. این جهان به او وابسته و به او نیازمند است، علّت و سرچشمه هستی این جهان او است. او آفریدگار توانا و بی نیاز این جهان است او خدای قادر و متعال است، او خدای هستی بخش است که به پدیده های جهان نور هستی می بخشد و در هر لحظه نیاز وجودیشان را برطرف می کند، عالم و قادر و قاهر و پیروز است، این جهان و نظم هماهنگ آن را مقرر فرموده و اداره می کند، اوست که هر لحظه نیازهای وجودی ما را برمی آورد و از سرچشمه لطف و رحمتش بر ما می بخشاید، ما بنده و نیازمند اویم و در برابر قدرت و عظمت او تسلیم و فرمان پذیریم، نعمت های بیایی و بی پایانش را سپاس می گوئیم و رهنمودهای روشنگرش را فرا راه زندگی قرار می دهیم.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- بین علّت و معلول چگونه ارتباطی برقرار است؟ کدام یک نیازمند و وابسته به دیگری است؟
- ۲- در مثال های درس دوباره بنگرید، معلول هایی که در درس یاد شده، شماره کنید، علّت هر یک را در مقابلش بنویسید.
- ۳- ارتباط بین علّت و معلول چه نامیده می شود؟ آیا ممکن است مفهوم قانون علّیت را کسی نداند و باور نداشته باشد؟ توضیح دهید چگونه؟
- ۴- «قانون علّیت یک قانون کلی و جهان شمول است» یعنی چه؟
- ۵- از اینکه انسان کلمه «چرا» را به کار می برد، چه می فهمیم؟
- ۶- عقل و وجدان انسان درباره علّت و سرچشمه این جهان چه می گوید؟
- ۷- وظیفه ما در مقابل پروردگار جهان - که هر لحظه از بخشش ها و نعمت هایش بهره مندیم - چیست؟

سرچشمه این آبشار بلند

آبشار بلند و زیبایی را که در انتهای درّه پردرختی قرار گرفته است، در نظر آورید. ای کاش می توانستید در یک روز تعطیل با دوستان به دیدار چنین آبشار بلند و زیبایی بروید و در کنار سایه درخت بیدی که در کنار رودخانه چتر زده بنشینید و از دیدار این منظره قشنگ و تنفس در هوای پاک و خنک کوهسار لذت ببرید و خستگی جسم را در آب بشوید و جان را طراوت بخشید. راستی که فرود پرخروش آبشار چه زیبا و دیدنی است. وقتی از دور به آن می نگرید ستون بلند و سپیدی را می بینید که استوار و ثابت ایستاده است، ولی نزدیک که می رسید جریان پرشتاب آب را می بینید که با خروش و سرعت فراوان فرو می ریزد و هر لحظه آب از بالای آبشار با شتاب بسیار، به تندی پایین می آید و در بستر رودخانه پیش می رود، تازه می فهمید که آن ستون سپید و بلند و استواری که از دور مشاهده می کردید و ثابت می پنداشتید یک لحظه هم ثابت نیست، بلکه هر لحظه در تغییر است و در هر لحظه آب تازه ای این آبشار را به وجود می آورد و آبشار در هر لحظه وجودی تازه دارد و نوبه نو پدید می آید. این نوپدیدی و تغییر این پرسش را در ذهن شما ایجاد می کند که سرچشمه این آبشار کجاست؟ علت وجود این آبشار کدام سرچشمه است؟ چون می دانید که هر پدیده علتی دارد و ناچار این آبشار هم که بیایی و در هر لحظه پدیدی تازه دارد، به علت و سرچشمه ای متکی است و از آنجا مایه می گیرد، لذا می پرسید که این آبشار از کجا سرچشمه می گیرد؟ علت وجود این آبشار چیست؟ تردیدی ندارید که ناچار علتی دارد و از سرچشمه ای مایه می گیرد، ولی نمی دانید که آن کجا و چگونه است.

اکنون با توجه به این مثال روشن، به جهان و پدیده های جهان بنگرید، چه می بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت و ایستا و با برجا؟ یا یک مجموعه متغیر و پویا و در حرکت؟ طلوع خورشید را بنگرید، غروب زیبای خورشید را ببینید. با طلوع خورشید روز روشن هر لحظه اش نوبه نو پدید می آید و ساعت به ساعت می گذرد و به هنگام غروب از حرکت باز می ایستد و شب فرا می رسد، شب نیز یک لحظه بی حرکت نمی ایستد و تا به صبح در تاریکی راه می یوید تا خود را به طلوع خورشید برساند. بهار و تابستان و پاییز



و زمستان را ببینید، درختان با نسیم بهاری از خواب زمستانی بیدار می‌شوند، آرام آرام جوانه می‌زنند و شکوفه می‌آورند، شکوفه‌ها به تدریج راه می‌پویند تا به میوه تبدیل می‌شوند. بهار می‌گذرد و تابستان و پائیز فرا می‌رسند برگ‌های درختان سبزی و خرمی خود را از دست می‌دهند، زرد و پژمرده از روی شاخه‌ها پریر می‌زنند و بر زمین می‌افتند. با آمدن امروز از دیروز و حوادث آن نشانی باقی نمی‌ماند و با رسیدن زمستان از بهار و تابستان اثری باقی نمی‌ماند، همه چیز در حرکت و تغییر است.

باز هم نزدیک‌تر بیایید و از نزدیک بنگرید، چه می‌بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت ایستا و پابرجا؟ یا یک مجموعه‌ای که چون یک آبشار بلند مرتباً در تغییر و ریزش و نوپیدی است؟ از دورترین کهکشان‌ها تا کوچک‌ترین ذره‌ای که نزدیک شماست همه به‌طور حیرت‌انگیزی در تغییر و پویا و در حرکت و در جریان می‌باشند و در جریان مداوم خود مرتباً صورت‌های بدیع و تازه پدید می‌آورند. آفتاب و ماه و ستارگان، آب و خاک، شب و روز، سال و ماه، ابر و باد و باران، همه و همه در تغییر و پویا، همه چون یک آبشار بلند در حرکت و ریزشند، همه مانند حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر به سوی هدفی که برای آن پدید آمده‌اند در حرکت و در تلاشند.

این نوپیدی و تغییر، این پرسش را در ذهن انسان ایجاد می‌کند که سرچشمه این آبشار بلند جهان و پدیده‌های آن کیست؟ علت وجود این آبشار کدامین سرچشمه است؟ در پاسخ چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان گفت که پدیده‌های گوناگون و مرتبط این جهان پهناور - که چون آبشار بلندی در ریزش و خروشدن - بدون علت پدید آمده و فرو می‌ریزند؟ البته فطرت علت‌جوی انسان که برای هر پدیده جزئی به دنبال علت و سببی می‌گردد، این پاسخ را هرگز نمی‌پسندد و ناچار برای مجموعه پدیده‌های جهان هستی نیز در پی علتی می‌گردد و برای این آبشار بلند نیز سرچشمه نیرومندی جستجو می‌کند. علتی که سرچشمه و پشتیبان وجود همه این پدیده‌های کوچک و بزرگ جهان باشد و با علم و قدرت بی‌انتهای خود، این نظام بدیع و این پدیده‌های به هم پیوسته و هدف‌دار را پیاپی پدید آورده و اداره نماید.

نهاد علت‌جوی انسان بی‌هیچ تردید؛ اذعان می‌کند که علت پدید آمدن این جهان - که سراسر پدیده‌های نو و مرتباً در آفرینش مجدد است - آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی‌نیازی است که با علم و قدرت و توانایی بی‌پایان خود، آن را پیاپی هستی می‌بخشد و به‌سوی هدف معینی هدایت می‌کند. او سرچشمه و پشتیبان این آبشار بلند هستی است که با علم و تدبیر خود آن را به جریان افکنده و اداره می‌کند. هر قطره‌ای و هر ذره‌ای و هر پدیده‌ای در هستی و ریزش خود به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و به چیزی همانند نیست.

خرد علت جوی انسان به خوبی و روشنی درک می کند که جهان و همه پدیده های جهان چون آبشار بلند و زیبایی است که از پیش خود نیست بلکه قطره قطره آن و ذره ذره آن از یک مرکز قدرت نامتناهی سرچشمه می گیرد، همه پدیده ها معلول وجود اویند و در پناه هستی او رنگ هستی می گیرند و با روشنایی ذات او روشن و پیدا می شوند.

خرد علت جوی انسان، انسان را دعوت می کند تا آن مرکز نامتناهی قدرت و زیبایی را بشناسد و با او آشنا و آشناتر شود؛ چون که دریافته هر خیر و خوبی از اوست و بازگشت انسان نیز به سوی اوست. اگر انسان خوب بیندیشد و در ریزش زیبای پدیده های جهان به دقت بنگرد به روشنی مشاهده می کند که جهان و جهانیان به یک هستی و حیات و قدرت نامتناهی متکی هستند و از سرچشمه مهر و رحمت او، وجود و حیات می گیرند، در پرتو چنین بصیرت و اندیشه ای است که انسان دل از هر جا برمی کند و تنها به او می پیوندد و دل به او می بندد و جز در برابر عظمت و کبریای او در مقابل چیزی و کسی سرفروود نمی آورد زیرا درمی یابد که دیگران هر چه دارند از او دارند، لذا چشم از آفریدگان خدا فرو می بندد و یکباره دل در گرو کسی می نهد که سرچشمه علم و قدرت و آفرینش و رحمت و زیبایی است. خود را تحت سرپرستی پروردگار عظیم و عزیزش قرار می دهد، جز رضای او، رضای کسی را نمی جوید و جز قدرت او قدرتی نمی شناسد و با اخلاقی پاک و اعمالی نیک راه نزدیکی و انس و آشنایی او را می بیناید و به این ترتیب به آخرین درجه کمال انسانی خویش صعود می نماید و کمال واقعی و سعادت دنیا و آخرت را احراز می نماید. سعادت که عظمت و زیبایی آن در وصف نمی گنجد.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- وقتی به نوپیدی لحظه به لحظه آبشار توجه می کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می شود؟
- ۲- از تغییر و دگرگونی دائم موجودات این جهان نمونه هایی بیان کنید.
- ۳- وقتی به نوپیدی و تغییر پیوسته جهان توجه می کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می شود؟
- ۴- پاسخ نهاد و وجدان علت جوی انسان، در جستجوی علت برای این نظام بدیع و این پدیده های به هم پیوسته و هدف دار چیست؟
- ۵- سرچشمه و پشتیبان این آبشار بلند هستی کیست؟
- ۶- چرا انسان خداشناس و خداپرست خود را تسلیم خدا می کند و سرپرستی و هدایت او را می پذیرد؟

دو برهان دربارهٔ خداشناسی

برهان بیان متین و روشننگری است که موجب روشن شدن مطلبی می‌شود و جهل و تردید را در مورد آن برطرف می‌کند، به چنین بیانی «برهان» گفته می‌شود.

تاکنون با دو برهان دربارهٔ خداشناسی آشنا شده‌ایم: برهان نظم و برهان علیت و اینک به بررسی و مقایسهٔ این دو برهان می‌پردازیم:

نخست برهان نظم: بحث‌های خداشناسی که در درس دوم این کتاب و در درس‌های سال‌های پیش خوانده‌اید همه براساس «برهان نظم» نوشته شده است، مثلاً در سال گذشته پس از آنکه با ساختمان دستگاهی از دستگاه‌های بدنمان آشنا شدیم، چنین خواندیم:

در ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های شگفتی که در این دستگاه به کار رفته خوب‌تر ببیندیشیم، در نظم و هماهنگی و ارتباط دقیق گردش خون با کار کلیه‌ها و کار کلیه‌ها و ارتباط آنها با میزنا‌ی و ارتباط میزنا‌ی با مثانه و ... بهتر تأمل کنیم، چه می‌بینیم؟ آیا یک مجموعهٔ با هدف و منظم؟ یا یک مجموعهٔ بی‌هدف و نامنظم؟ از مشاهده و دقت در این اندام بسیار ظریف و مهم و این مجموعهٔ حساس و دقیق چه می‌فهمید؟ از دقت و نظم و حسابی که در خلق این مجموعه و چگونگی شکل و اندازه و ارتباط و هماهنگی و همکاری آنها به کار رفته، چه درمی‌یابید؟ آیا بر این باور یقین نمی‌کنید که این دستگاه دقیق و منظم – و سایر دستگاه‌های بدنمان – خود به خود و بی‌حساب پدید نیامده است؟ آیا ممکن است انسان عاقل و اندیشمندی بپذیرد که طبیعت تاریک و خاموش و بی‌شعور پدیدآور چنین نظم شگرفی است؟ هرگز ... بلکه هر فرد خردآشنا و فهمیده‌ای اذعان می‌کند که وجود دانا و توانایی آن را آفریده و در آفرینش آن هدفی را منظور نموده است. بر این اساس هر فرد خردمندی با نگاه به این همه اسرار و شگفتی‌ها، ایمانش را به آفریدگاری بزرگ و دانا و توانا تقویت و تحکیم می‌کند و در مقابل شکوه قدرت و

فراوانی نعمت او سرتسلیم و تعظیم فرود می‌آورد.

این برهان که دربارهٔ خداشناسی خوانده‌اید «برهان نظم» نام دارد، یعنی به پدیده‌های جهان آفرینش می‌گیریم و نظم و ارتباط و هماهنگی و محاسبه و تقدیر و اندازه‌گیری را در ذره ذرهٔ آن می‌بینیم و نتیجه می‌گیریم که خالق و فراهم آورندهٔ این دستگاه‌های منظم و هماهنگ و به هم پیوسته، وجود قادر و عالمی است که توانسته با علم و قدرت خویش چنین نظم و آهنگ بدیعی را پدید آورد. چون اگر نادان و ناتوان بود نتیجهٔ کارش جز بی‌نظمی و ناهماهنگی و بی‌حسابی و بی‌هدفی چیزی نبود.

«برهان نظم» به‌طور خلاصه این چنین بیان می‌شود:

جهان آفرینش براساس نظم و ترتیب و هماهنگی و ارتباط کامل استوار است، هر نظم و ترتیبی و هرهماهنگی و تقدیری ساخته و پرداختهٔ سازنده‌ای دانا و تواناست، پس این جهان هم مخلوق آفریدگاری دانا و تواناست.

در این برهان، (برهان نظم)، ابتدا به نظم و هماهنگی و حساب و تقدیری که در اجزای جهان است توجه می‌کنیم و آنگاه با توجه به این باور که «هر نظم و تقدیری تقدیرکنندهٔ آگاه و توانایی دارد»، نتیجه می‌گیریم که این نظم و هماهنگی عظیمی هم که در جهان برقرار است خالقی دانا و توانا دارد.

دوم برهان علیت: دو درس گذشته که در این کتاب خوانده‌اید، براساس برهان علیت نگاشته شده است، در برهان علیت، دیگر به نظم و هماهنگی میان اجزای پدیده‌ها و پدیده‌های این جهان نمی‌گیریم بلکه به ذات و هستی پدیده‌ها نظر می‌کنیم و به نیاز ویژه‌ای که هر پدیده به علت دارد نظر می‌دوزیم و بنا بر قانون علیت - که هر انسانی به آن عمیقاً باور دارد - مسئله را این چنین طرح می‌کنیم:

هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید وجودش از خودش نیست، بلکه وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علت» نام دارد.

این جهان نیز - که مجموعه‌ای از پدیده‌های گوناگون است - ناچار علتی دارد، پدیده‌های این جهان سرچشمه‌ای دارد، آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی‌نیازی دارد، او علت و سرچشمهٔ این آبشار بلند هستی است، هر قطره‌ای و هر ذره‌ای و هر پدیده‌ای در هستی و ریزش خویش به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و همانند نیست.

اگر انسان خوب بیندیشد، به روشنی مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی و قدرت نامتناهی متکی هستند و از سرچشمهٔ مهر و رحمت و بخشش او، وجود و هستی می‌گیرند.

در برهان علیت سخن از این است که هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید وجودش وابسته و نیازمند

است. وجودش از خودش نیست بلکه به علتی متکی است و جهان و هر چه در آن است - که یکسره پدیده هستند و همه در آفرینشند - ناچار از منبع عظیم قدرت و هستی بی کرانی سرچشمه می گیرند که آن قدرت بی منتها را خدا می نامیم.



هر دو برهان - برهان نظم و برهان علیت - برای این است که گرد و غبار غفلت و بی توجهی را از چشم اندیشه و فطرت انسان پاک کند تا انسان با فطرت پاک و عقل بیدار خویش واقعیات را بنگرد و روشن ترین روشن ها را ببیند و ایمان خود را به خدای قادر متعال تحکیم و تقویت نماید.

اما فطرت های پاک انسان های آگاه به آفریننده بزرگ و توانای خویش آن چنان یقین و باور دارد و آنقدر این موضوع برایشان روشن و قطعی است که کمتر به اقامه برهان و دلیل نیاز دارند. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه همه چیز را به قدرت و اراده شکست ناپذیر خدای بزرگ متکی می بینند و در همه سختی ها و دشواری ها به او پناه می برند و هرگز دچار یأس و ناامیدی نمی گردند، چون می دانند که هر پدیده ای هر چه هم نیرومند باشد باز نیازمند به خدای بزرگ است و زیر فرمان و اراده اوست. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه - چون همه چیز را نیازمند خدا می بینند - جز در مقابل خدای بزرگ، در مقابل چیز دیگری تسلیم نمی شوند و نسبت به هیچ فرمانی - جز فرمان وی - پذیرا نمی گردند و زندگی دنیا را با عزت و پیروزی به سعادت جاودان آخرت می رسانند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- برهان یعنی چه؟
- ۲- تاکنون چند برهان درباره خداشناسی می دانید؟
- ۳- «برهان نظم» چگونه بیان می شود؟
- ۴- «برهان علیت» چگونه بیان می شود؟
- ۵- چرا در مورد خداشناسی به بیان برهان می پردازیم؟
- ۶- آیا فطرت های پاک نیازی به اقامه دلیل و برهان درباره خداشناسی دارند؟
- ۷- بینش انسان های پاک سرشت درباره خداشناسی چگونه است؟

خداجویی

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد و در حفّاری‌ها و تحقیقات باستان‌شناسی به دست آمده است انسان‌های گذشته و حتی انسان‌های قبل از تاریخ نیز با خدا آشنا بوده‌اند و در برابر ذاتی عظیم کرنش و عبادت می‌کرده‌اند و برای رضای او مراسمی انجام می‌داده‌اند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که بشر در آغاز چگونه متوجه خدا شد؟ چه عامل و انگیزه‌ای او را به فکر خداپرستی انداخت؟ چه عاملی او را رهنمون شد که برای جهان آفریدگاری جستجو کند؟ منشأ و ریشه این اندیشه چیست؟ اصولاً چه عاملی باعث شد که انسان به فکر خدا و خداپرستی بیفتد و در این باره بیندیشد؟

با کمی دقت پاسخ این سؤال را می‌توان پیدا کرد - همان‌گونه که در درس سوم گفته شد - در بشر غریزه‌ای وجود دارد به نام غریزه «علّت‌جویی». بشر از نخستین روزگار علّیت را می‌شناخته و برای هر پدیده‌ای و هر موجود نیازمندی، علّتی جستجو می‌کرده است، اگر گرسنه می‌شد دنبال غذا می‌رفت زیرا غذا خوردن را علّت و عامل رفع گرسنگی می‌دانست. اگر تشنه می‌شد برای رفع عطش به سراغ آب می‌رفت چون آب را علّت رفع تشنگی می‌دانست. اگر صدایی را از پشت دیوار می‌شنید یقین داشت که صدا علّتی دارد و درصدد یافتن علّتش برمی‌آمد. اگر بیمار می‌شد بیماری خویش را نتیجه علّت و عاملی می‌دانست و به فکر علاج می‌افتاد. برای رفع سرما به حرارت پناه می‌برد. چون حرارت را علّت برطرف شدن سرما می‌دانست.

علّت‌جویی و کنجکاوی در نهاد هر انسانی نهفته است. هر انسانی همواره در تلاش است که از علل پدیده‌ها آگاه گردد، در مورد هر پدیده‌ای «چرا و به چه علّتی» برایش مطرح می‌شود، همواره کوشش می‌کند تا برای حسّ کنجکاو و علّت‌جوی خود پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای به دست آورد و تا پاسخ درستی به دست نیامد آرامش ندارد، انسان ذاتاً «علّت‌جو» است و این غریزه را نمی‌تواند از دست بدهد و فراموش کند.

همهٔ انسان‌ها - و از جمله انسان‌های نخستین - از این غریزهٔ طبیعی برخوردار بوده‌اند، انسان در این جهان می‌زیسته و با حوادث و رویدادهای شگفت‌آور جهان روبه‌رو بوده است، توالی منظم شب و روز، تابستان و زمستان، حرکت منظم ماه و خورشید و ستارگان، عجایب و شگفتی‌های حیوانات و گیاهان، کوه‌های مرتفع و دریا‌های وسیع و آب‌های جاری و ... این همه را به چشم می‌دیده و به اندیشه و تفکر می‌افتاده که «علت» این جهان چیست و پدیده آورنده آن کیست؟ ناچار این جهان منظم علتی دارد و آفریدگار دانا و توانایی آن را آفریده است و اداره می‌کند.

به این ترتیب انسان‌های نخستین هم با خدا آشنا شدند و به وجود او اعتراف نمودند و در برابر قدرت و عظمتش خاضع شدند.

با گذشت زمان گروهی به اشتباه افتادند و به پرستش معبودها و خدایان دروغین مشغول گشتند و به تدریج بت‌پرستی و خورشیدپرستی و ماه‌پرستی و آتش‌پرستی و ستاره‌پرستی و ... نیز در بین مردم پیدا شد.

پیدایش معبودهای دروغین خود شاهی است بر اینکه انسان به واسطهٔ غریزهٔ علت‌جویی خویش توجه داشته که برای ادارهٔ این جهان علتی لازم است ولی در برخی موارد اشتباه کرده مصادیق دروغین را به‌عنوان علت و آفریدگار حقیقی پنداشته و به پرستش آنها اشتغال ورزیده است.

کوتاه سخن اینکه : انسان به وسیلهٔ غریزهٔ «علت‌جویی» که در نهادش نهفته است برای مجموع موجودات و پدیده‌های جهان، علتی جستجو می‌کرده و به این ترتیب با خدای جهان آفرین که «علت حقیقی» موجودات نیازمند و پدیده‌های جهان است آشنا گشته و به وجودش پی برده است و به پرستش او برخاسته است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چه عامل و انگیزه‌ای انسان‌ها را به فکر خداپرستی انداخته است؟
- ۲- «علت‌جویی» یعنی چه؟ نمونه‌هایی از «علت‌جویی» انسان را بیان کنید.
- ۳- از اینکه در مورد هر پدیده‌ای «چرا و به چه علتی» برای انسان مطرح می‌شود، چه می‌فهمیم؟
- ۴- پیدایش معبودها و خدایان دروغین گواه چیست؟

آفریننده آسمان‌ها و زمین

به گذشته خویشتن می‌نگرم، دوران کودکی را به خاطر می‌آورم ولی از دوران شیرخوارگی چیزی به یاد نمی‌آورم، اما چهره لطیف و کوچک آن دورانم را می‌توانم در آغوش مادرم ببینم، چهره خواهرم را، او تازه به دنیا آمده است، چشم‌های کوچک و زیبایش را که می‌گشاید، گویی از آسمان آبی پرده برمی‌دارد، تازگی با لب‌های نازکش لبخند می‌زند و با انگشت‌های ظریفش چیزها را می‌گیرد و به سوی دهان می‌برد.

مَدّت‌ها کنار او می‌نشینم و به اندیشه می‌پردازم: چه کسی تو را در شکم مادر بدین‌گونه پرورده است؟ چه نقّاش زیباآفرینی! چه مجسمه‌ساز توانایی! چه خوب می‌دانسته که تو به چیزهایی نیاز داری، همه را به تو بخشیده است، دو چشم زیبا، دو گوش شنوا، دو دست و دو پا و ... برای تو آفریده است. مه‌رت را در دل مادر نهاده و تو را به این نیکویی پرورده است. راستی! پروردگار تو کیست؟ من هم مانند تو نوزاد کوچکی بوده‌ام، هیچ نقشی در آفرینش خود نداشته‌ام. نقّاش توانایی این شکل و رنگ را بر چهره‌ام کشیده و وجود قدرتمندی مرا این‌گونه ساخته و پرداخته است ... راستی! پروردگار من کیست؟

همهٔ انسان‌ها چنین سؤالی را از خویشتن می‌کرده‌اند، به نیاز خود می‌نگریسته‌اند، به دوران کودکی و شیرخوارگی و پیش از آن به هنگامی که در شکم مادر بوده‌اند، نظر می‌کرده‌اند، به نیاز خود پی می‌برده‌اند و در می‌یافته‌اند که وجود بی‌نیاز و قدرتمندی آنان را آفریده و این چنین پرورده است، و از خویشتن می‌پرسیده‌اند که: پروردگار من کیست؟

فطرت پاکشان آنان را به پروردگار بزرگشان رهنمون می‌شده و درک روشنشان آنان را به ستایش و عبادت او دعوت می‌کرده است. و همیشه در طول تاریخ، انسان‌ها با نهاد حق‌گرای خویشتن

با پروردگارشان - پروردگاری بی‌نیاز و قدرتمند - آشنا بوده‌اند و او را به یگانگی می‌پرستیده‌اند اما گاه هم به لغزش می‌افتاده‌اند و بت‌های بی‌جان و مجسمه‌های ناتوان، یا خورشید و ستارگان را پروردگار خویش می‌شمردند و این لغزش ریشه‌ی همه‌ی پریشانی‌ها و مایه‌ی همه‌ی بدبختی‌هایشان می‌شده است. به علت این لغزش دیگر به هر ذلتی تن می‌دادند و هر ستمی را می‌پذیرفتند، به ظلمت و ضلالت درمی‌افتادند و در انبوه تاریکی‌ها اسیر می‌شدند.

ولی خدای مهربان و بزرگ - که آنان را پرورده - رهایشان نمی‌کرده و برای بیداری و آگاهی‌شان، پیامبرانی می‌فرستاده است، تا آنان را با پیام‌های خویش از ظلمت شرک و انحراف برهانند و در راه بیداریشان بکوشند و به خداپرستی و توحید فراخوانند و با شرک و بت پرستی - که مایه‌ی همه‌ی اسارت‌هاست - قاطع و بی‌امان مبارزه کنند.

حضرت ابراهیم یکی از بزرگ‌ترین پیامبران الهی است که خدا او را برای نجات و هدایت مردم انتخاب نمود، تا آگاهی‌بخش و بیدارساز قومش باشد، چراغ عقلشان را برافروزد و دلشان را از عشق و امید به پروردگارشان لبریز سازد. نیکی‌ها و زیبایی‌ها را به آنان بنمایاند و از زشتی‌ها و پلیدی‌ها بازشان دارد.

در آن روزگار اکثر مردم بت‌پرست بودند، از سنگ و چوب مجسمه‌ای می‌ساختند و در مقابلش به خاک می‌افتادند و یا خورشید و ماه و ستاره می‌پرستیدند. خدا هدایت و نجات چنین مردمی را بر عهده‌ی حضرت ابراهیم نهاد و او را در سنّ جوانی به سوی قومش فرستاد. اما چون بر بت‌پرستی خو گرفته بودند، ارشاد و هدایت آنان بسیار دشوار بود، با این‌همه حضرت ابراهیم - به امر خدا - به هدایت و ارشادشان همت گماشت، گاه و بی‌گاه در عبادتگاه‌شان شرکت می‌نمود و در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد با آنان سخن می‌گفت، با لحن آرام و دلپذیرش درباره‌ی پروردگار مهربان صحبت می‌کرد و با خوش اخلاقی و مهربانی درباره‌ی خدای جهان آفرین - که آفریدگار و پروردگار همه است - گفتگو و مباحثه می‌نمود و با دلیل‌های روشن و آشکار خدا را به مردم معرفی می‌کرد. او می‌دانست که برای نجات و رهایی این مردم از شرک و ذلت و ستم، در مرحله‌ی نخست باید عقل‌ها و اندیشه‌ها را بیدار ساخت. و لذا برای بیدارسازی اندیشه‌های خفته‌شان می‌کوشید.

هنگامی که بت‌پرستان را می‌دید که در مقابل مجسمه‌ای به خاک افتاده‌اند، از آنان می‌پرسید: آیا آنچه با دست خود تراشیده‌اید، می‌پرستید؟ یعنی که دست‌ساخته و پرداخته‌ی شما مخلوق و پرورده‌ی شماست، چگونه می‌تواند خالق و پروردگار شما باشد؟ مجسمه‌ای که ساخته و پرورده‌ی من است، چگونه

می تواند پروردگار من باشد؟

هنگامی که از عبادتکده ستاره پرستان می گذشت، می دید که گروهی چشم به آسمان دوخته و به

انتظار نشسته اند، می پرسید : در انتظار چه نشسته اید؟



— منتظریم تا شب فرا رسد و پروردگاران طلوع کند و ما در مقابلش به عبادت و نیایش برخیزیم.
غروب هنگام بود، حضرت ابراهیم هم در کنارشان به انتظار نشست تا هوا تاریک شد و ستاره
زیبای زهره از افق سرزد، ستاره پرستان به سجده افتادند و به انجام مراسم ویژه عبادت پرداختند. حضرت



ابراهیم به جایگاه بلند زهره نگر است و زیبایی و روشنی آن را دید و گفت: این پروردگار من است؟! ستاره پرستان این سؤال را از حضرت ابراهیم شنیدند و با ابراهیم به گفتگو پرداختند: دیگر این ستاره زیبا دست ساخته و پرورده ما نیست که ما را سرزنش کنی و بگویی چگونه آنچه را که خود تراشیده‌اید، می‌پرستید؟

در میان گفت‌وگوهاشان، ستاره زیبای زهره آرام آرام سربه افول نهاد و به افق نزدیک شد و غروب کرد و از دیدگان عبادت‌گران خویش پنهان شد.

حضرت ابراهیم گفت: شگفتا! چگونه این ستاره را که افول می‌کند پروردگار خود بدانم؟ چون این ستاره با حرکت و طلوع و غروب خود می‌گوید که من زیر فرمان قدرت پروردگاری هستم که مرا به حرکت درآورده و طلوع و غروبی برایم تقدیر نموده است، نه...! من چیزی را که به افول و پستی افتد دوست ندارم و آن را پروردگار خود نمی‌شناسم، چون چنین وجود نیازمند و محتاجی نمی‌تواند پروردگار من باشد.

ستاره پرستان این سخنان را از حضرت ابراهیم شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای حجت و برهان حضرت ابراهیم نداشتند.

ماه طلوع کرد زیباتر و روشن‌تر.

حضرت ابراهیم گفت: این پروردگار من است؟! ماه پرستان این سؤال را شنیدند و با حضرت ابراهیم به گفتگو پرداختند، اما ماه هم پس از گذشت چند ساعت به سوی مغرب سرازیر شد. نه...! این هم پروردگار من نیست، این هم طلوع و غروب دارد، این هم حرکت و تغییر دارد، به زمان و مکان نیازمند است. چنین موجودی نمی‌تواند پروردگار من باشد، چون او خود محتاج و نیازمند است. ماه پرستان این سخنان را شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای این حجت آشکار حضرت ابراهیم نداشتند.

خورشید طلوع کرد، بزرگ‌تر و روشن‌تر.

— این پروردگار من است؟! اما خورشید هم بالاخره به مغرب رسید و افول کرد. نه...! خورشید پروردگار من نیست، او خود در حرکت و گذر و تغییر است، او خود نیازمند است.

حضرت ابراهیم در این هنگام از میان مشرکان برخاست و گفت:

من از این چیزهایی که می‌پرستید، بیزارم و آنها را نمی‌پرستم. این خورشید و این ماه و این ستاره آفریننده دیگری دارند، من رو به سوی کسی کرده‌ام که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است، او پروردگار من است، او سزاوار ستایش و عبادت من

است، او تنها قدرتی است که بر این جهان حاکم است، به او ایمان آورید و ایمان خود را با ظلم و ستم نیالایید تا راه امن و هدایت بیمایید.

توضیح و بررسی

این برهان خدا بود که به حضرت ابراهیم آموخت تا قومش را بیدار و آگاه سازد و از پندارهای موهوم و اعتقادات غلط برهاند. این برهان بر همان دریافت فطری همهٔ انسان‌ها استوار است که «هر پدیده‌ای علّتی دارد». بر این اساس قوم حضرت ابراهیم تردیدی نداشتند که خود پرورده و آفریدهٔ دیگری هستند و دست قدرتمند دیگری است که آنها را این چنین می‌پرورد و ناچار پروردگاری دارند. اما در شناخت پروردگارشان به لغزش افتاده بودند: گروهی بت می‌پرستیدند و گروهی خورشید، عده‌ای ماه و برخی ستاره را، پروردگار خود می‌دانستند. حضرت ابراهیم با سؤال‌های کوتاه خرده‌های خفته‌شان را تکان می‌داد، هشدار می‌داد تا شاید بیدار شوند و زشتی شرک را ببینند و به زیبایی توحید و خداپرستی درآیند.

حضرت ابراهیم در میانشان می‌نشست و با مهربانی و رأفت با آنان به گفتگو می‌پرداخت و بر باورهای فطری و مورد قبولشان تکیه می‌کرد و می‌کوشید تا از خانهٔ تاریکشان دریچه‌ای به سوی نور به‌رویشان بگشاید. به آنان توجه می‌داد که این چیزهایی را که می‌پرستید، خود نوپدید و نیازمندند، طلوع و غروب دارند و به پستی و افول می‌گرایند و ناچار به سرچشمهٔ بی‌نیازی متکی هستند، آن سرچشمهٔ بی‌نیاز است که پیداگر آنهاست، پدیدآور زمین و آسمان‌هاست و هم او پروردگار شماست.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چگونه می‌توانیم بهتر و بیشتر به نیازهای خود واقف شویم؟ نتیجهٔ این آگاهی و وقوف چیست؟
- ۲- حضرت ابراهیم برای اینکه عقل‌های خفتهٔ بت‌پرستان را بیدار سازد، چگونه برهان می‌آورد؟
- ۳- حضرت ابراهیم چگونه افول ستاره را دلیل نیازش به آفریدگار بی‌نیاز می‌گرفت؟
- ۴- با ماه پرستان برهان و حجّت آشکارش را چگونه بیان می‌کرد؟
- ۵- با خورشیدپرستان چه می‌گفت؟ وقتی از میان مشرکان برخاست چه گفت؟
- ۶- سخن‌های حضرت ابراهیم بیانگر چه برهانی است؟ برهان نظم یا برهان علّیت؟ توضیح دهید.

بخش دوم

جهان پر لڑکر، روز حساب بخوشتر،

روز کیف و پلاشر

۸- زندگی با پسینہ

۹- نتایج اعمال

۱۰- بخش اعمال

زندگی بازپسین

پدیدهٔ حیات

شگفت‌انگیزترین فرآوردهٔ دستگاه آفرینش پدیدهٔ حیات است. جاندار به معنی وسیع آن شامل گیاه هم می‌شود، چون گیاه نیز تغذیه، تنفس و تولیدمثل می‌کند و زندگی و مرگ دارد. یعنی از همهٔ خواص جانوران جز احساس و شعور بهره‌مند است.

تنوع حیات

هر موجود زنده به تنهایی عمری محدود دارد، از چند لحظه تا بیش از هزار سال، اما به هر حال عمری است محدود و سرانجام آن فرسودگی و مرگ است. برای گیاهان معمولاً فصل بهار، فصل از سرگرفتن زندگی به دنبال مرگ یا سرسبزی و نشاط به دنبال افسردگی است. بسیاری از گیاهان در فصل بهار از زمین بیرون می‌آیند و برگ و گل و بر می‌دهند. درختان نیز که برخی از آنها صدها سال عمر می‌کنند همه ساله در بهار برگ و بر تازه می‌آورند و اینها همه نشانه‌های رحمت خدا و نعمت او برماست.

زندگی در جهانی دیگر

این همه دگرگونی و تنوع که در مسئلهٔ حیات وجود دارد، بر ما روشن می‌کند که داستان مرگ و زندگی جلوه‌های گوناگون دارد. و هرگز نباید تصور کنیم که زندگی فقط یک نوع یا تنها یک مرحله است. یک موجود زنده ممکن است بارها بمیرد و باز زنده شود و در زندگی جدید مرحله‌ای تازه از تکامل را بگذراند. بنابراین اگر خدای هستی‌بخش به ما نوید می‌دهد که زندگی ما بار دیگر تجدید خواهد شد نباید تعجب کنیم. آفریدگار انسان‌ها البته قدرت دارد که بار دیگر مردم را زنده کند و برای آنها رستاخیزی بزرگ فراهم سازد.

مراحل پیدایش انسان

در تعالیم دینی، برای بیان رستاخیز، از تجدید حیات طبیعت گفتگو شده است تا ما را به حیات مجدد انسان‌ها آشنا کند. در اینجا برای روشن کردن مسئله معاد علاوه بر مسئله تجدید حیات طبیعت یک نمونه دیگر نیز می‌توان ذکر کرد. این نمونه، مراحل پیدایش انسان است.

هر انسان مراحلی را گذرانیده، تا به صورت شخصی رشید و کامل درآمده است. ماده نخستین که در ساختن او به کار رفته خاک است، زیرا نطفه مرد و زن در اثر تغذیه به وجود می‌آید و خوراک آدمی از مواد حیوانی و گیاهی است که مستقیم یا غیرمستقیم از خاک به وجود می‌آیند. پس ابتدا همه خاک بودیم و کم کم خاک به صورت میوه و گیاه و گوشت و شیر حیوانات درآمد. پدر و مادر از آن تغذیه کردند و نطفه در آنان پیدا شد. و با آمیختن نطفه زن و مرد جنین آدمی تشکیل شد و کم کم رشد کرد. نخست چون لخته‌ای خون و بعد همچون قطعه‌ای گوشت نرم شد. رفته رفته استخوان در آن روید و اندام‌ها پیدا شدند.

در حدود نه ماه، که گذشت به صورت انسانی تمام عیار درآمد و آماده شد تا زندگی خود را بیرون از رحم مادر آغاز کند. وقتی بدین جهان چشم گشود طفلی کوچک و ناتوان بود.

پس از آن، به ترتیب، دوران کودکی، نوجوانی، جوانی و دوران کمال را گذرانید. بعضی عمر طولانی کردند و به سنین پیری رسیدند و جمعی معدود، آن چنان پیر و فرتوت شدند که قوای خود را از دست دادند. دید چشم، شنوایی گوش و توان زانوهایشان کم شد، و حتی نیروی فکر و تعقل را نیز از دست دادند و آنچه را که می‌دانستند، فراموش کردند.

این سیر زندگی یک انسان و دوران‌هایی که گذرانده به ما نشان می‌دهد که معاد چیزی جز یک مرحله دیگر از آفرینش انسان نیست و خدایی که از سلولی ناچیز انسانی نیرومند آفریده، می‌تواند بار دیگر هم انسان‌ها را زنده و برای گذراندن یک مرحله دیگر از حیات آماده کند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- از رستاخیز بهار چه نمونه‌های جالبی سراغ دارید؟ در کلاس برای دوستانتان تعریف کنید.
- ۲- از تنوع مسئله حیات در طبیعت چه درسی می‌گیریم؟
- ۳- از مراحل سیر زندگی و رشد انسان چه می‌آموزیم؟

نتایج اعمال

ثبت اعمال

پیامبران مکرر به مردم یادآوری کرده‌اند که هیچ عملی از بین نخواهد رفت و دستگاه ضبط جهان آفرینش کارهای آدمی را ثبت خواهد کرد. ما خود می‌بینیم چگونه نوار ضبط صوت یا صفحه گرامافون صداها و نغمه‌ها را ضبط می‌کند و نوار فیلم یک صحنه را در خود نگاه می‌دارد و عکس و اسلاید منظره‌ای را که احیاناً نابود یا ناپدید شده است، بار دیگر در جلو چشم ما نمودار می‌سازد. اینها برای ما روشن می‌کند که ممکن است تمام گفته‌ها و کرده‌های ما باقی بماند. البته لازم نیست که ضبط کارهای ما حتماً به وسیله نوار یا فیلم یا عکس و اسلاید باشد، چه بسا به صورتی بسیار دقیق‌تر صحنه‌های عمل ما در متن جهان ضبط گردد.

ضبط تاریخ

تاریخ نیز آثار گذشتگان را ثبت می‌کند و لااقل بخشی از خدمات یا ستمگری‌های افراد یا ملت‌ها را در خود نگاه می‌دارد و ما می‌توانیم پس از سالیان دراز آثار آنها را در فرهنگ، تمدن، طرز فکر یا نظام اجتماعی، در کتاب‌ها یا سنگ نبشته‌ها ملاحظه کنیم. البته، تاریخ همیشه خبرگزار راستین و بی‌نظری نیست. چه بسیار که وقایع‌نگاران حقیقت را به گونه‌ای دیگر جلوه داده‌اند و برای خوشامدگویی یا ترس و ملاحظه، ستمگری‌ها را عدالت و خودخواهی‌ها و تجاوزات را انسان دوستی معرفی کرده‌اند. زور و غضب را امنیت و آرامش گفته‌اند، و کاخ‌های اشرافی و زندگی تجملی گروهی انگشت‌شمار را به حساب رفاه عمومی گذارده‌اند. از طرفی، چه بسیار افراد گمنامی که منشأ خدمات ارزنده یا دارای فضایل ارزشمند انسانی بوده‌اند، اما از آنجا که تاریخ‌نویسان از آنان ترس یا امید منفعتی نداشته‌اند شرح حالشان را ثبت نکرده‌اند و این افراد با ارزش همچنان گمنام مانده و در زوایای تاریک تاریخ فراموش شده‌اند.

اما کتاب روشنگر خدا،

... هیچ چیز را فروگذار نمی‌کند و از کوچک‌ترین تجاوز یا خدمت در نمی‌گذرد. فروغ ایمانی که در دل یک انسان پاک می‌تابد، دست مه‌ری که نیمه‌شب تاریک برای نوازش یک بیمار مستمند به حرکت می‌آید، تلاش ثمربخشی که یک انسان برای نجات هموعان خود می‌کند، دود آهی که از سینه یک محروم تیره‌بخت بیرون می‌آید و ... همه و همه می‌مانند، بی‌آنکه در حساب اشتباهی رخ دهد، یا حقی از کسی ضایع گردد، یا خیانت‌ها به دروغ خدمت خوانده شود، یا زورمندان تجاوزگر، اصلاح‌گران انسان دوست معرفی گردند.

آری، تمام آثار عملی ما بی‌هیچ اشتباه و فراموشی ثبت می‌شود.

بازده دقیق عمل

در این زندگی نمونه‌های فراوانی از بازده عمل داریم :

تلاش یک محصل باعث پیروزی و پیشرفت او در آینده می‌شود.

پشتکار یک کارآموز حرفه‌ای او را صنعتگری ماهر بار می‌آورد.

راستگویی و درستکاری یک کاسب مشتری فراوان برای او جمع می‌کند.

ایمان و فداکاری یک انسان به او محبوبیت و نفوذ می‌دهد.

ظلم و خیانت، دل را افسرده و نگران می‌سازد.

همه اینها نمونه‌هایی از اثر عمل است، اما در سطحی محدود.

در جهان دیگر، رفتار و خوی آدمی با روشنی جلوه می‌کند و تمام وجود و زندگی انسان نمایشگر ایمان و شایسته‌کاری، یا فساد و ستمگری‌هایش می‌گردد.

در آن سرا فریب و دورویی وجود ندارد، بی‌حسابی و ستم در کار نیست، حق به اهل حق می‌رسد، نیکوکاران پاداش می‌بینند و بدکاران مجازات می‌شوند.

بدکاران و شایسته‌کاران برابر نیستند

این عدالت خداست که باید صف‌ها از یکدیگر جدا گردد و بین خوب و بد امتیاز برقرار شود.

اگر وضع جامعه‌ای آن‌چنان باشد که منصب و مقام براساس شایستگی به افراد واگذار نشود، بلکه هرکس زد و بند بیشتری داشته، کارهای بزرگ را در دست گیرد بی‌آنکه برای آن کار مهارت کافی داشته باشد، افراد ارزنده و شایسته محروم خواهند ماند.

جامعه‌ای که در آن افرادی می‌توانند برای خود قدرت و احترام کسب کنند که در حقیقت ارزش و فضیلتی ندارند، بلکه با فریب‌کاری و اعمال زور، قدرت به‌دست می‌آورند. جامعه‌ای که در آن افرادی ثروت سرشار به جنگ می‌آورند، بی‌آنکه تلاشی مفید کرده یا زحمتی کشیده باشند، بلکه دیگران زحمت کشیده‌اند و استفاده به جیب آنان سرازیر شده است. جامعه‌ای که در آن از افراد کاردان و خدمتگزار قدرشناسی نشود، این‌گونه افراد محروم و گمنام بمانند و درآمد و موقعیت کمتری داشته باشند، اما جمعی ناشایست که فقط حيله‌بازند یا با بردگی و چاکری خو گرفته‌اند درآمد و موقعیتی به‌دست آورند. محیطی که در آن خائن خدمتگزار معرفی شود و افراد صالح و دلسوز و فداکار خائن معرفی گردند.

چنین جامعه و چنین محیطی غرق در بی‌عدالتی است. در چنین محیطی بدکاران رشد می‌کنند و ناروایی، فساد، هرزگی، چاپلوسی و بردگی روتق پیدا می‌کند، و در برابر، ایمان و پاکی و خدمت و گذشت از بین می‌رود. ادیان آسمانی این چنین نظامی را به شدت محکوم می‌کنند ادیان الهی می‌خواهند که روابط مردم براساس عدالت برقرار شود، و در جامعه حق حکومت کند، و امتیازها براساس ارزش‌های واقعی باشد، نه ریاکاری و فریب. باید بدکاران از شایسته‌کاران جدا گردند و تبهکاران از پرهیزکاران کنار افتند، و هریک به پاداش یا کیفر عادلانه کارهای خود برسند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- نمونه‌هایی از ثبت اعمال را در این دنیا بیان کنید.
- ۲- چرا ضبط تاریخ نمی‌تواند همواره صحیح و خالی از اشتباه باشد؟
- ۳- آیا امکان دارد در ثبت و ضبط اعمال انسان در پیشگاه خداوند اشتباهی رخ دهد؟ چرا؟
- ۴- بازده دقیق عمل را توضیح داده و چگونگی آن را در جهان دیگر شرح دهید.
- ۵- چرا باید حساب نیکوکاران و بدکاران از هم جدا باشد؟

سنجش اعمال

هنگام مرگ دنیا در مقابل چشم انسان درهم پیچیده می شود و جهان پس از مرگ در پیش رویش گشوده می گردد. دوران اختیار و عمل پایان می پذیرد و هنگام حساب و جزا فرامی رسد و انسان از دنیا به آخرت انتقال می یابد. اگر انسان به دنیا و ارزش ها و مقام های دنیوی دل بسته باشد، این گذر و انتقال برای او سخت و جان گداز خواهد بود و اگر به ارزش های الهی دل داده باشد این گذر برای او سراسر شور و شوق خواهد بود.

میزان در جهان پس از مرگ

میزان به معنای ترازو و وسیله سنجش است و روشن است که هر چیزی را با ترازو و میزان مخصوص به خودش می سنجیم. مثلاً برای تعیین وزن یک گوسواره کوچک از یک ترازوی ظریف و حساس استفاده می کنیم و برای سنجش وزن یک کامیون بزرگ پر از هندوانه یک باسکول بزرگ را به کار می بریم. برای سنجیدن مقدار حرارت بدن از میزان الحرارة و برای سنجش بلندی از متر سود می بریم. می بینید که میزان ها اشکال و انواع گوناگون دارند، میزان الحرارة با یک باسکول چقدر تفاوت دارد ولی با همه تفاوت ها به هر دو میزان و وسیله سنجش می گویند.

برای اینکه بهترین خط و یا بهترین نقاشی را در کلاس بسنجید چه میزانی به کار می برید؟

برای تشخیص اینکه چه کسانی از همه نیرومندترند «میزان» چیست؟

برای تشخیص شجاعت یک رزمنده چه میزانی به کار می برید؟

در این گونه موارد «میزان و ترازو» همان بهترین نمونه ای است که وجود دارد. مثلاً برای تشخیص و بررسی حسن و زیبایی یک نوشته، آن را با سرمشق و نوشته یک استاد خط می سنجند در اینجا «میزان» نوشته استاد است. برای تشخیص مقدار قدرت دانش آموزان یک کلاس بین آنان مسابقه برقرار می کنند و نیرومندترین فرد کلاس را «میزان» قرار می دهند. در حل یک مسئله حساب، معلم کار یک دانش آموز کوشا و منظم را که مسئله را کامل و درست حل کرده است «میزان» قرار می دهد و به

دانش آموزان می گوید: «به دفتر او بنگرید و کار خود را با او مقایسه کنید و بسنجید».

در روز رستاخیز برای بررسی و محاسبه اعمال بندگان، پروردگار متعال «میزان» معین می کند و به این وسیله اعمال آنان را وزن می کند تا انسان ها بر اثر وزن و ارزش اعمال خویش به کیفر و یا پاداش برسند. البته میزان در روز رستاخیز با این ترازوها و میزان های مادی که با آنها آشنا هستیم، تفاوت دارد؛ میزان رستاخیز آن نوع میزانی است که به وسیله آن می توان اخلاق و عقاید و افکار مردم را سنجید برای سنجش عقاید مختلف، «حق» میزان است و با مقایسه با «حق» می توان آنها را سنجید. برای سنجش اعمال انسان ها آنها را با اعمال برگزیدگان و شایستگان، مقایسه می کنند؛ «میزان»، اعمال و رفتار شایستگان است، هر مقدار عمل انسان به عمل آنان مشابهت بیشتری داشته باشد، سنگین تر و پرارزش تر خواهد بود. اعمالی که برای خدا و در راه رضای او انجام شود سنگین و پرارزش است و اعمالی که با غفلت و برای غیر خدا انجام گردد پوک و بی ارزش می باشد و هر چند ظاهری نیکو داشته باشد در جهان آخرت به حساب اعمال نیکو منظور نمی شود. بنابراین کسی به بهشت پروردگار می رسد که اعمالش وزین و سنگین باشد و کسی که اعمالش را وزنی نباشد این کارهایش موجب نجاتش نمی شود ناچار به جهنم می رود و در قعر آتش فرومی افتد.

روز رستاخیز هنگام سنجش عمل و آشکار شدن پنهانی هاست، پنهانیست که انسان کلیه اعمال و حرکاتش را به روشنی مشاهده خواهد کرد.

روز رستاخیز، روز حساب و میزان، روز حق و عدل و روز پاداش و کیفر است. روز جدایی کامل نیکوکاران از بدکاران و ستمکاران است. پس چه خوب است که خود را برای حضور در آن روز بزرگ آماده سازیم و اعمالی انجام دهیم که با مشاهده آنها در آن روز بزرگ و عظیم گرفتار و شرمنده نباشیم.

بیندیشید و پاسخ دهید.

۱- گذرگاه دنیا به آخرت برای چه کسانی سخت و جان گداز و برای چه کسانی شوق آفرین و پرشور خواهد بود.

۲- انواع میزان هایی که در درس شمرده شده است بگویید و بیان کنید که در روز رستاخیز «میزان» چیست؟

۳- سنگینی و یا پوکی و بی وزنی عمل در روز رستاخیز به چیست؟

۴- برای آنکه از شرمندگی و گرفتاری روز رستاخیز برهیم، چه اعمالی باید انجام دهیم؟

بخش سوم

پیامبر است، انسانهای بزرگند و نور خدا
در آنهاست، پیامبر است، در هر انسان

۱۱- پیامبر و بگمراه و پرفتن

۱۲- جان بزرگ پیامبر

۱۳- در هر انسان

۱۴- تهنیت حکیم

پیامبران و یگانگی راه و هدف آنان

شاید شما شکوفه‌های زیبا و خوش‌رنگ بادام را در فصل بهار دیده باشید، آیا دیده‌اید؟ هیچ فکر کرده‌اید که از هنگامی که هسته بادام در زمین قرار می‌گیرد تا اینکه به چنین روز زیبایی می‌رسد، چه راه طولانی و پریچ و خمی را می‌پیماید؟ تا چه حد تلاش می‌کند و ره می‌پیماید تا می‌تواند چنین رشد و نمو کند و لباسی این چنین زیبا بر اندام خود بیوشاند؟ آیا فکر کرده‌اید که راهنمایش در این راه طولانی کیست؟

در بحث‌های خدانشناسی یاد نمودیم: همان‌گونه که آغاز آفرینش موجودات از خدای بزرگ است، ادامه وجود آنها، پرورش و رشد و هدایت آنها نیز وابسته به اوست. چه کسی جز خدای متعال می‌تواند راه رشد و کمال را به هسته بادام بنماید و آن را تا به این مرحله هدایت نماید؟ همه موجودات – که چون هسته بادام هریک راه معینی را می‌پیماید – از این هدایت الهی برخوردارند. و هدایتگر همه آنها در این سیر و تکامل، خدای جهان‌آفرین است. خدای جهان‌آفرین است که مایه حرکت و راهیابی و رشد و کمال را در وجودشان نهاده است. و این هدایت یک هدایت عمومی است.

در این هدایت عمومی حال و موقعیت انسان چگونه است؟

انسان با دیگر موجودات یک تفاوت بسیار روشن دارد و آن «قدرت فکر و تصمیم و اختیار» اوست. موجودات دیگر از این اختیار و انتخاب و اندیشه برخوردار نیستند و خدای کریم این نعمت ارزشمند را به انسان عنایت فرموده است و روشن است که انسان هم مانند سایر موجودات می‌باید از هدایت عمومی الهی برخوردار باشد، ولی این هدایت، یک هدایت اجبارکننده – بدان‌گونه که در هسته بادام بود که هسته بادام در رشد و تکامل خود هیچ اندیشه و اختیاری نداشت – نخواهد بود. چون خدا انسان را دارای فکر و انتخابگر آفریده است ناچار باید راه خیر و شرّ به او ارائه شود و آینده عظیمی که در جهان آخرت دارد، پیش رویش ترسیم گردد تا بیندیشد و راه خویش را انتخاب کند.

ارائه‌کنندگان راه خیر و شرّ و آگاهان به آینده خطیر انسان در جهان آخرت، پیامبرانند. پیامبران

را خدای بزرگ برای هدایت انسان‌ها فرستاده است. خداوند فرمان‌های سعادت‌بخش خود را که از یک حقیقت سرچشمه می‌گیرد در اختیار پیامبران نهاده است، مأموریت پیامبران یک مأموریت بیش نیست و آنها با هم یگانه و هم‌هدفند آنها مأمورند از راه بیم و امید معارف و احکام خدا را برای مردم بیان کنند و آنان را به پیروی از فرمان‌های خدا فراخوانند.

سه اصل اساسی

در طول تاریخ هزاران پیامبر از جانب خدا آمده‌اند، عده‌ای از آنان دارای دین و کتاب آسمانی بوده‌اند، و عده بسیاری از آنان دین و کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشته‌اند و دین پیامبران بزرگ پیش از خود را ترویج می‌کرده‌اند. اما باید دانست که حقیقت و اصول ادیان پیامبران یکی است و همه آنان انسان‌ها را به سوی یک هدف دعوت می‌نمودند و همگی برنامه واحدی را تعقیب می‌کردند؛ تمام ادیان آسمانی بر این سه اصل اساسی استوارند:

اول: شناخت خدای یگانه و جهان‌آفرین و ایمان به او (توحید)

دوم: ایمان به جهان پس از مرگ و روز رستاخیز و آینده جاودانه انسان (معاد)

سوم: ایمان به پیامبران و یگانگی راه و هدف آنها (نبوت)

پیامبران انسان‌ها را به سوی ایمان به این سه اصل اساسی فرامی‌خواندند و از آنان می‌خواستند که برنامه‌های هدایتگر الهی را بشنوند و ببیندیشند و بپذیرند و در مقابل فرمان خدای آگاه و توانا تسلیم باشند و برنامه زندگی خویش را جز از خدای خود نگیرند. همه پیامبران، انسان‌ها را به همین حقیقت دعوت کرده‌اند. پیامبران راه و روشی را که خدای بزرگ برای زندگی انسان‌ها برگزیده و پسندیده است «دین خدا» نامیده‌اند.

پیامبران کاملاً یکدیگر را تأیید کرده‌اند

در اصول و کلیات دعوت پیامبران کوچک‌ترین اختلافی وجود نداشته، هر پیامبر پیامبران گذشته را به بزرگی و احترام یاد می‌کرده و شیوه کار و متن دعوتش را تأیید می‌نموده است.

انبیاء الهی — همانند معلمان یک مدرسه — یکی پس از دیگری برانگیخته شدند و بشر را به تسلیم در برابر دین الهی دعوت کردند و با رهنمودهای خود او را در همین مسیر به تدریج رشد و تکامل دادند و دین خدا را به او آموختند؛ هدف انبیاء یک هدف بیش نیست که همان کسب رضایت خدا و نزدیکی به او می‌باشد، در بین ادیان آسمانی و پیامبران اختلافی نیست. ممکن است در بین احکام فرعی

ادیان، اختلافاتی وجود داشته باشد و البته این اختلاف به علت شرایط و اوضاع زمان و استعداد افراد ضروری می‌باشد، چون شرایط زمان و مراتب درک و استعداد مردم در همهٔ زمان‌ها یکسان نبوده است لذا پیامبران با توجه به سطح درک و استعداد مردم با آنان سخن می‌گفتند و به تدریج فهم و درک آنان را نسبت به معارف دین، رشد و تکامل می‌بخشیدند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- هدایت عمومی یعنی چه؟ هدایت عمومی موجودات از کیست؟
- ۲- تفاوت انسان با سایر موجودات در چیست؟
- ۳- هدایت انسان چگونه باید باشد؟ چرا؟
- ۴- سه اصل اساسی که پیامبران انسان‌ها را به ایمان به آنها فرامی‌خوانند، کدامند؟
- ۵- «دین خدا» یعنی چه؟
- ۶- هر پیامبری دربارهٔ پیامبران پیش از خود چه عقیده و چه اظهاری داشته است؟
- ۷- اختلاف ادیان پیامبران در چیست؟ این اختلاف به چه علت است؟

جهان بینی الهی پیامبران

جهان را چگونه می بینید؟ انسان را چگونه پدیده ای می دانید؟ بیش شما نسبت به انسان و جهان چگونه است؟ در پاسخ به این سؤال ها دو بیش کاملاً متمایز وجود دارد: بیش الهی و بیش مادی و به تعبیری دیگر: جهان بینی الهی و جهان بینی مادی.

جهان بینی مادی

در جهان بینی مادی جهان را مستقل و هستی را فاقد شعور و اراده می پندارند. در این بیش، جهان مجموعه ای است که هدف خاصی ندارد. از عناصر مادی تشکیل شده که همه پوچ و بی هدف هستند. و در میان این مجموعه بزرگ انسان نیز وجودی بیهوده و سرگردان و بی هدف است که به سوی نابودی گام برمی دارد، هدفی در کارش نیست و پایش ناامیدی و یأس و تاریکی و نیستی است؛ هیچ پناهگاهی، و هیچ امیدی ندارد، در جهانی بی نهایت تاریک و بی امید و وحشتناک زندگی می کند.

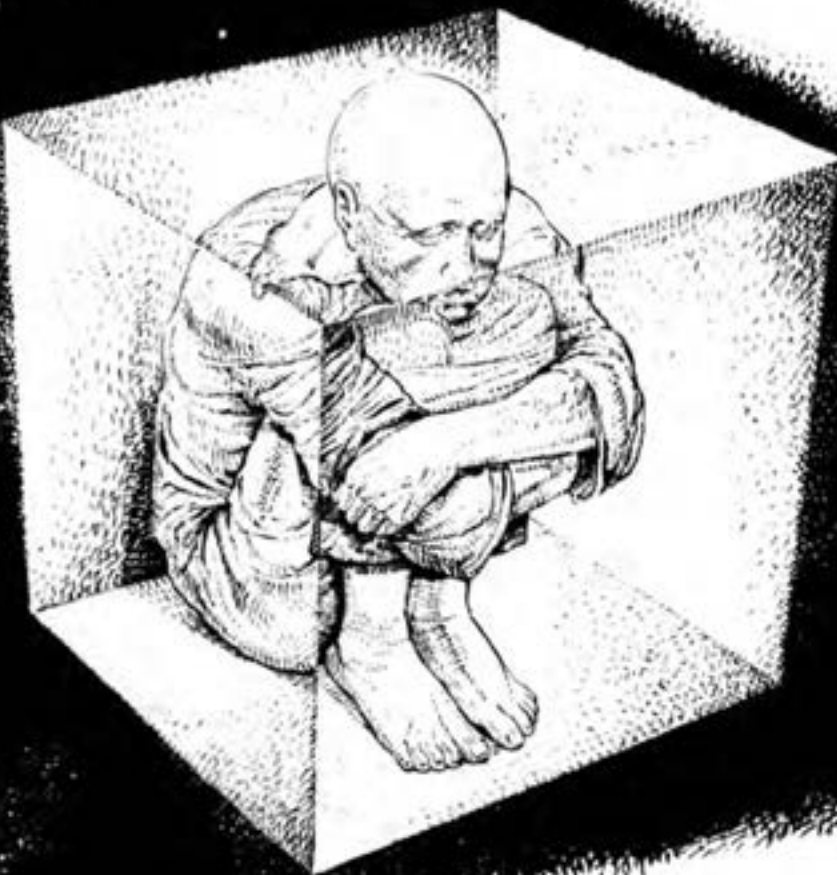
زندگی انسان نیز در جهان بینی مادی پوچ و بی ارزش و بی معناست. کسی نیست که انسان در مقابل او مسئول باشد؛ وجود آگاه و برتری نیست که خوب و بد رفتار انسان را بفهمد و بشناسد، کیفر دهد یا پاداش بخشد. ملاکی برای ارزیابی اعمال انسان و برای خوب و بد کردار انسان وجود ندارد ...

جهان بینی الهی

در جهان بینی الهی به جهان به عنوان یک موجود مستقل نمی نگرند، بلکه آن را آفریده و وابسته می بینند. در این بیش جهان آفریده ای است که براساس محاسبه ای دقیق با پیوستگی و نظم و هماهنگی خاصی برای منظور و هدف معینی خلق شده است. جهان وابسته به قدرت آفریدگاری تواناست. در بیش الهی هیچ چیز در جهان پوچ و بی سرانجام و بی هدف نیست و در میان همه موجودات

انسان فضیلتی برتر دارد و هدفی والاتر در پیش دارد که در طول حیات خویش به سوی آن هدف ره می‌پوید. پایان کارش یأس و ناامیدی نیست، بلکه امید و شوق و هستی است. او موجودی فناپذیر است که از این جهان فانی و گذرا به جهانی دیگر - که باقی و ثابت است - سفر می‌کند. در جهان بینی الهی انسان در مقابل آفریدگار خود «مسئول» است، چون خدا او را آفریده و به او اختیار بخشیده و او را موجودی مکلف و مسئول دانسته است.

جهان بینی الهی بر این باور است که انسان و جهان، آفریدگار بینا و آگاهی دارد که حاضر و ناظر بر اعمال اوست و تعیین کننده خوب و بد و پاداش دهنده نیکان و کیفر دهنده بدان است.



جهان بینی الهی پیامبران

نگرش و پیش پیامبران به جهان و انسان، پیشی الهی است.

درباره جهان — پیامبران پدیده‌های جهان را موجوداتی وابسته و نیازمند می‌دانند. آنها را آیات قدرت و نشانه‌های عظمت آفریدگاری آگاه و توانا می‌شمرند. پیامبران و پیروان آنان بر این باورند که جهان آفریده‌ی خدای بزرگ است و همه‌ی خوبی‌ها از او و تدبیر پیوسته‌ی جهان، به دست اوست. جهان لغو و بیهوده و بازچه نیست بلکه برای هدف و منظور ویژه‌ای آفریده شده است.

درباره انسان و سعادت او — پیامبران درباره‌ی انسان پیشی مخصوص و نگرشی ویژه دارند، او را موجودی گرامی، والا و برگزیده می‌دانند که از دو جنبه ترکیب یافته است؛ جسم و تنش که از خاک سرشته شده و روان و جانش از روح خدایی آفریده شده است و به همین سبب وجودی است برتر و جاویدان. امانت‌پذیر و امانت‌دار پروردگار بزرگ است و در مقابل او مسئول می‌باشد.

در این بینش سعادت و تکامل واقعی انسان در شناخت خدا و حرکت در راه او و عمل به رضای اوست و چون همه‌ی قدرت‌ها و خوبی‌ها از اوست؛ توجه به او، توجه به همه‌ی خوبی‌ها و گرایش به همه‌ی ارزش‌های والای انسانی است.

اولین سخن پیامبران دعوت به پرستش خدا و یگانگی او و نفی هرگونه شرک بوده است، پیامبران خداپرستی و توحید را اساس ارزش و شرافت انسان می‌دانستند و فراموش کردن خدا و عدم یاد پروردگار را، اساس همه‌ی بدبختی‌ها می‌دانستند و دل بستن به غیرخدا را ریشه و منشأ بدی‌ها و تباهی‌ها می‌شمردند.

درباره آینده انسان (معاد) — آینده انسان در بینش پیامبران یک آینده کاملاً روشن و امیدبخش و زیباست. پیامبران بر این باورند که انسان پرهیزگار و خداشناس آینده‌ای بس درخشان و روشن دارد. از این جهان به جهانی دیگر (جهان آخرت) که بسیار وسیع‌تر و برتر از این جهان است می‌رود و همان‌جا نتیجه کامل اعمال خویش را می‌بیند.

پیامبران درباره جهان و انسان و سعادت انسان و آینده او یک چنین بینش روشن و برحق داشتند و خود به این پیش بلند و برحق جداً ایمان داشتند.

زیربنای دعوت پیامبران

زیربنای دعوت پیامبران همین جهان‌بینی مخصوص بوده است و دین آسمانی بر این اساس استوار می‌باشد.

اگر دقیق بنگریم می‌بینیم که در دعوت پیامبران علاوه بر اثبات و بیان رسالت خویش دو رکن، دو اصل و دو بنیان اساسی موجود است:

نخست — پرستش خدا به یگانگی (توحید) و دوم — آینده انسان و سعادت یا شقاوت او (معاد) ایمان به این دو اصل اساسی (توحید و معاد) زیربنای دعوت انبیا را تشکیل می‌دهد. پیامبران با اقامه دلیل و برهان و ارائه معجزات، نخست انسان‌ها را به ایمان به این دو اصل دعوت می‌کردند و با ترغیب به اندیشه و تفکر در اسرار و شگفتی‌های جهان، انسان‌ها را به اعتقاد به این دو رکن فرامی‌خواندند. فطرت خداجو و خدادوست انسان‌ها را بیدار می‌ساختند تا خدا را به یگانگی بشناسند و بپرستند و با بینش الهی خویش نشانه‌های عظمت و آثار قدرت او را در هر گوشه جهان مشاهده نمایند، به هدف آفرینش انسان پی‌برند، به جهان بعد از مرگ — جهان آخرت — آگاه شوند و ایمان بیاورند و به سعادت و یا محرومیت خویش در آینده بیندیشند.

پیامبران ابتدا عقاید مردم را — که زیربنای کلیه اعمال و حرکات و رفتارشان می‌باشد — اصلاح می‌کردند، ابتدا مردم را به ایمان به این دو اصل (توحید و معاد) فرامی‌خواندند، سپس دیگر برنامه‌های آسمانی و احکام و قوانین الهی را در اختیارشان می‌نهادند و از این طریق به خیر و صلاح دعوت می‌نمودند. چون ایمان و عقیده و جهان‌بینی هر انسان، سرچشمه کارها، خلق‌ها و فکرهای اوست، هرکسی همانگونه عمل می‌کند که اعتقاد دارد، اخلاق و رفتار هر کسی همانگونه است که ایمان و عقیده دارد. اعمال و اخلاق هر انسان نمودی از ایمان و اعتقاد اوست. ایمان و عقیده برحق و درست، عمل درست به بار می‌آورد و شکوفه‌های زیبای نیکوکاری می‌دهد. و عقیده فاسد و نادرست زشتی و

تباهی و ستمگری نتیجه می‌دهد. بنابراین برای اصلاح مردم باید از راه اصلاح جهان‌بینی و عقایدشان دست‌به‌کار شد و پیامبران چنین شیوه‌ای داشتند: ایمان به خدا و روز جزا را در دل مردم تقویت می‌کردند تا مردم جز برای خدا نکوشند و جز اطاعت او را برنامه کار خویش قرار ندهند.

هدف پیامبران

هدف یگانه و بزرگ پیامبران، ایمان به خدای یگانه و نزدیکی جستن به اوست. زنده کردن دل‌ها با یاد او و خرم نمودن جان‌ها با عشق و محبت اوست و کلیه احکام دین و قوانین اجتماعی و سیاسی دین و حتی برقراری عدالت در جامعه، جنبه روینایی دارد و در مرتبه دوم قرار گرفته است. پیامبران سعادت انسان‌ها را در ایمان به خدای یگانه می‌دانند و از انسان‌ها می‌خواهند که اعمال و حرکاتشان را در مسیر رضای خدا و نزدیکی به او قرار دهند، برای خدا در آبادی جهان بکوشند، برای خدا به خلق خدمت کنند و سود رسانند، برای خدا با ستمکاران نبرد کنند، برای خدا عدل و داد را گسترش دهند و به یاری محرومین بشتابند و حتی خواب و خوراکشان را نیز به‌خاطر او و برای رضای او قرار دهند و هرگز کسی را جز او نپرستند... و این چنین است که سعادت‌مند خواهند شد.

ویژگی‌های پیامبران

پیامبران خدا انسان‌های شایسته‌ای بودند که خدا آنان را از میان مردم برگزیده است این انسان‌های شایسته دارای ویژگی‌هایی بودند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱- ارتباط با خدا

پیامبران سخنان و پیام‌های خدا را می‌شنیدند و به‌طور کامل دریافت می‌نمودند، حقایق و معارف دین، رهنمودها و سخنان پروردگار بزرگ بر قلوب پاک آنان القاء می‌شد و آنان پیام الهی را درست و کامل دریافت نموده، ضبط و نگهداری می‌کردند و بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌نمودند. برخی از پیامبران فرشته الهی را - که مأموریت رساندن پیام خدا را داشته - مشاهده می‌کردند و برخی فقط صدایش را می‌شنیدند.

می‌دانید که پیامبر از جهت جسم و تن همانند دیگر انسان‌هاست؛ غذا می‌خورد، سخن می‌گوید، در بین مردم رفت و آمد می‌کند، به‌وسیله همین حواس اشیاء را می‌بیند، صداها را می‌شنود... اما از جنبه روح و نفس، درک حقایق و معارف دین، از انسان‌های دیگر به مراتب بالاتر است، روح و جان

آن قدر پاک و باصفا و نورانی است که می‌تواند با خدای جهان آفرین ارتباط برقرار سازد و حقایق و معارف جهان غیب را دریافت دارد، با چشم بصیرت، حقیقت و باطن جهان را مشاهده نماید، فرشته الهی را ببیند و صدایش را با گوش جان بشنود... اما دیگران چنین شایستگی و استعدادی را ندارند. پیامبر دارای چنان لیاقت و قدرت و نیرویی است که می‌تواند حقایق و معارف دین را که از جانب خداوند بر قلب پاک و تابناکش نازل می‌شود، دریافت دارد، و آن را حفظ و نگهداری نماید و بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ نماید.

۲- مصونیت از گناه و اشتباه

پیامبران از هرگونه گناه و آلودگی پیراسته بودند، این پاکی و پیراستگی به خاطر معرفت و بینش عمیقی بود که خدای بزرگ به آنان عنایت کرده بود، به این جهت که آنان زشتی و پلیدی گناه را به روشنی ادراک می‌کردند و لذا خود را با گناه و عصیان هرگز آلوده نمی‌نمودند. پیامبران در گفتار خویش صادق و راستگو و در عمل و رفتار خویش کاملاً دقیق و درستکار بودند. در دریافت و ابلاغ کلام خدا هم معصوم بودند، یعنی: پیام الهی را به درستی و کمال دریافت می‌نمودند و آن را به درستی و کمال به مردم ابلاغ می‌کردند و در رهبری و هدایت مردم هیچ لغزش و انحرافی نداشتند و خدای مهربان در همه این مراحل پشتیبان و نگهبان آنها بود.

۳- ایمان به هدف و استواری و استقامت در راه خدا

پیامبران سرشار از ایمان و یقین بودند، مأموریت و هدفشان آن چنان روشن بود که کوچک‌ترین شک و تردیدی در آن نداشتند، ایمان به خدا و یقین به جهان پس از مرگ در اعماق جانشان نفوذ کرده بود. به وظیفه خویش کاملاً آشنا بودند و در انجام این وظیفه و رسالت الهی قاطع و استوار بودند، حق را دریافته و هیچ شک و تردیدی نداشتند، به قدرت و نیروی نامحدود الهی تکیه داشتند و از هیچ قدرت دیگری بیمی نداشتند مأموریت خود را با قاطعیت و یقین انجام می‌دادند و از کمی یاران و همراهان خود ترس و بیمی نداشتند، انبوه مشکلات و کارشکنی‌های دشمنان در عزم راسخ و اراده پولادین آنان کوچک‌ترین خللی وارد نمی‌ساخت و پیوسته با استقامت و پایداری در حل مشکلات می‌کوشیدند.

- ۱- در بینش مادی آینده انسان چگونه است؟ آیا انسان در این بینش مسئول است؟ آیا در این بینش ملاک ثابتی برای ارزیابی اعمال انسان و تعیین خوبی و بدی کردار او وجود دارد؟
- ۲- در جهان بینی مادی جهان را چگونه می‌پندارند؟ در جهان بینی الهی جهان را چگونه می‌دانند؟
- ۳- بینش پیامبران درباره انسان چیست؟ انسان را چگونه وجودی می‌دانند؟
- ۴- در بینش پیامبران اساس ارزش و شرافت انسان چیست؟ اساس همه بدبختی‌ها چیست؟ چرا؟
- ۵- زیربنای دعوت همه پیامبران چه اصولی است؟
- ۶- بنابه عقیده پیامبران برای اصلاح مردم از چه راهی باید اقدام نمود؟
- ۷- هدف همه پیامبران چیست؟ برای وصول به این هدف عالی از انسان‌ها چه می‌خواهند؟
- ۸- سه ویژگی مهم پیامبران را نام ببرید.
- ۹- ارتباط پیامبران با خدا را توضیح دهید.
- ۱۰- علت مصونیت پیامبران از گناه و اشتباه را بیان کنید.
- ۱۱- نمونه‌هایی از استقامت پیامبر خود را در راه ایمان و هدف خویش بیان کنید.

ارزش انسان

انسان برترین موجودی است که بر روی زمین زندگی می‌کند، او از دیگر جانداران ارزش و اهمیت بیشتری دارد، چون آدمی غیر از رشد و حرکت مادی که همه جانداران دارند دارای شعور و اندیشه است. او می‌تواند درباره مسائل بیندیشد و سرانجام تصمیم بگیرد و با اراده خویش به عمل اقدام کند. انسان می‌تواند بکوشد آنچه را که نمی‌داند فرا بگیرد و از آنچه خدا برای او آفریده است روز به روز بیشتر استفاده کند. از درون زمین معدن‌ها را کشف و استخراج کند آنچه را که بیرون می‌آورد تصفیه کند و کالاهای صنعتی مورد نیاز خویش را تأمین نماید. او می‌تواند سرزمین‌ها را آباد کند و مواد غذایی مورد نیاز خویش را به دست آورد.

انسان با دیگر هموعان خود زندگی می‌کند و می‌کوشد تا روابط و نظم زندگی اجتماعی خود را بر پایه صحیحی استوار سازد و همواره به زندگی بهتر برسد. برای آدمی امکان دارد برای رشد و کمال روحی و معنوی خود بکوشد و در اخلاق و تربیت پیروزی‌های چشمگیر داشته باشد.

وی موجودی است پراستعداد که خدایش امکان هر گونه ترقی را به او عنایت کرده است. این ارزش و احترام مخصوص نژادی خاص نیست، تا گروهی گمان برند چون رنگ پوستشان غیر از رنگ پوست دیگران است، یا از یک تیره خاص هستند، بر دیگران برتری دارند. هر انسانی از هر نژاد و تیره باشد و در هر سرزمین زندگی کند از این ارزش و احترام برخوردار است. در زمان‌های گذشته افراد قبیله‌ها و نژادها بر یکدیگر افتخار می‌کردند و هر قبیله خود را برتر از دیگری می‌دانست. در ایران قدیم مردم به چند طبقه تقسیم می‌شدند و هر طبقه دارای حقوق و موقعیت خاصی بود، بدانگونه که طبقات پایین نمی‌توانستند به طبقات بالا راه یابند و از اجازه تحصیل و بسیاری حقوق اجتماعی محروم بودند. در هندی قدیم هم طبقات مختلفی بین مردم وجود داشت و از همه پایین‌تر گروه بسیاری بودند که اصولاً جزو انسان‌ها به حساب نمی‌آمدند تا طبقه‌ای باشند. آنها «ناپاک» حساب

می‌شدند و هیچ‌گونه حق و احترامی نداشتند.

هنوز هم در دنیا تبعیض نژادی وجود دارد. سیاه‌پوستان امریکا حقوق انسانی خود را به دست نیاورده‌اند، در قسمتی از آفریقا، سفیدپوستان اروپایی حکومت نژادی تشکیل داده‌اند، و فکر می‌کنند آنان حق حکومت دارند و سیاهان باید زیردست و محکوم و محروم باشند.

صرف نظر از مسائل نژادی، گروهی از مردم دنیا زور و قدرت را مایه اعتبار خویش می‌دانند و به خاطر پیشرفت‌های صنعتی و نظامی خود فکر می‌کنند حق دارند ملت‌های ضعیف را به بند بکشند و آنان را بازیچه طمع‌های خود قرار دهند.

تعالیم آسمانی با این طرز فکر به شدت مبارزه می‌کنند و هیچ انسانی را به خاطر نژاد و قبیله و رنگ و ثروت و قدرت بر دیگران برتری نمی‌دهند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- امتیازات مهم انسان نسبت به سایر جانداران در چه زمینه‌هایی است؟
- ۲- آیا اختصاصات نژادی انسان می‌تواند ملاک برتری او باشد؟ چرا؟
- ۳- آیا ثروت و قدرت نمایانگر برتری شخصیت انسان است؟ توضیح دهید.
- ۴- ارزش واقعی انسان در گرو چه خصوصیتی است؟

لقمان حکیم

لقمان از مردم سودان بود. وی چهره‌ای سیاه داشت. اما دلش روشن و پاک بود. همیشه راست می‌گفت.

هیچگاه در امانت خیانت نمی‌کرد.

در کارهایی که به او مربوط نبود دخالت نمی‌نمود.

طبعی آرام داشت.

بیشتر می‌اندیشید و از پیشامدهای روزگار پند می‌گرفت.

هیچگاه به کسی نمی‌خندید و کسی را مسخره نمی‌کرد.

اگر گاهی برای او پیشامد ناگواری اتفاق می‌افتاد، عصبانی و خشمگین نمی‌شد. آن‌چنان بردبار بود که وقتی بر اثر پیشامدی فرزندانش از دنیا رفتند، آرامش خود را از دست نداد و لب به شکایت نگشود و با کمال استقامت و بردباری این حادثه ناگوار را تحمل کرد.

همیشه برای اصلاح کار مردم می‌کوشید. اگر می‌دید دو نفر باهم دعوا می‌کنند آنان را آشتی می‌داد.

اگر مطلبی می‌شنید درباره آن تحقیق می‌کرد و هر حرفی را قبول نمی‌کرد، مگر آنکه معلوم شود که درست است.

همیشه با دانشمندان و افراد نیکوکار همشینی می‌کرد.

اندرزهای لقمان

هنگامی که لقمان به فرزندش پند و اندرز می‌داد چنین گفت :

«فرزندم، برای خدا شریکی مگیر، به راستی شرک به خدا ستم و خطای بزرگی است.»

او سپس به فرزندش گفت، خداوند می‌فرماید :

«ما دربارهٔ پدر و مادر به آدمی سفارش بسیار کردیم به خصوص دربارهٔ مادر که با رنج و ناتوانی دوران بارداری را می‌گذراند و سپس دو سال به کودک شیر می‌دهد و از او سرپرستی می‌کند. به آدمی چنین دستور دادیم که شکر نعمت‌های مرا به جای آر و قدر زحمت‌های پدر و مادر خود را بدان.»

سرانجام همگی به سوی من بازگشت می‌کنید و نتیجهٔ رفتار خود را می‌بینید. باید از پدر و مادر خود پیروی کنی، اما اگر بخواهند تو را وادار کنند که چیزی را شریک من بدانی از آنان پیروی نکن و در دنیا با کمال خوبی و مهربانی با آنان رفتار کن. راه کسانی را پیروی کن که تنها به من توجه دارند و کارهای خود را برای رضای من انجام می‌دهند. سرانجام، بازگشت شما به سوی من است و از آنچه می‌کنید در قیامت به شما خبر خواهم داد.»

«فرزندم، کارهای نیک و بد مردم را خدا پاداش می‌دهد، گرچه بسیار کوچک و ناچیز باشد، حتی اگر به اندازهٔ یک دانهٔ خردل در دل یک صخره یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد باز هم از خدا پنهان نیست، آری خدا از کوچک‌ترین چیزها خبر دارد و از همهٔ کارها آگاه است.»

فرزندم خدا را نیایش کن و مردم را به کارهای خوب فراخوان و از کارهای ناپسند بازدار. اگر در زندگی مصیبت و رنجی به تو رسید، شکیبیا و بردبار باش. صبر و بردباری نشان همت بلند و ارادهٔ محکم است. مبادا با خودپسندی روی از مردم برگردانی و به دیگران بی‌اعتنایی کنی. در راه رفتن کبر و غرور از خود نشان نده. خدا مردم متکبر و خودپسند را دوست ندارد. وقتی راه می‌روی با ادب و میانه‌رو باش (نه با تکبر و ناز قدم بردار و نه بسیار شتاب کن) و هنگام سخن گفتن فریاد زن و آهسته و آراسته سخن گو...»

این است راه خوشبخت زیستن که لقمان به فرزندش نشان داده است. در این راهنمایی پیراج، روی نکات زیر تکیه شده است.

یکتاپرست باش. به پدر و مادرت مهر بورز.

فرمان آنها را اطاعت کن، مگر آنکه آنها به تو دستوری دهند که برخلاف قانون خدا باشد، در این صورت به حرف آنها گوش مده و فرمان خدا را بر فرمان آنها مقدم دار، ولی در عین حال با آنها خوش‌رفتاری کن،

در همهٔ کارهایت به یاد خدا و روز پاداش باش،

نیایش خدا را بزرگ بشمار و در انجام این وظیفهٔ بزرگ سهل‌انگاری نکن،

دیگران را به کارهای شایسته تشویق کن و از کارهای ناشایست بازدار،

در برابر مشکلات شکمیا و بردبار باش،
از غرور و خودپسندی و تکبر بپرهیز،
در راه رفتن و سخن گفتن با ادب باش.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱- خصلت‌های نیکویی که در این درس برای لقمان آمده است را توضیح دهید.
- ۲- از مجموع اندرزهای لقمان چند دستور اساسی می‌آموزیم؟
- ۳- چندتا از این دستورها درباره روابط مردم با خداست؟
- ۴- چند دستور لقمان درباره روابط مردم با یکدیگر است؟
- ۵- چند خصلت اخلاقی نیکو در این اندرزها پیدا می‌کنید؟

معلمان محترم، صاحب نظران، دانش‌آموزان عزیز و اولیای آنان می‌توانند نظرات اصلاحی خود را در باره مطالب
این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوط و پیام‌نگار (Email)
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفترتالیف کتاب های عمومی و متوسطه نظری

